موقف اسلام

در مورد

کفر یهود و نصاری

**مؤلف:**

**دكتر يوسف قرضاوي**

**مترجم:**

**هاشم آهنگري**

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

www.aqeedeh.com

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:**  |  | book@aqeedeh.com |
| **سايت‌هاى مفيد** |
| www.nourtv.netwww.sadaislam.comwww.islamhouse.comwww.bidary.netwww.tabesh.netwww.farsi.sunnionline.uswww.sunni-news.net www.mohtadeen.comwww.ijtehadat.comwww.islam411.comwww.videofarsi.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.comwww.ahlesonnat.comwww.isl.org.ukwww.islamtape.comwww.blestfamily.comwww.islamworldnews.comwww.islamage.comwww.islamwebpedia.comwww.islampp.comwww.videofarda.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه‌ی مؤلف 5](#_Toc341368763)

[حقيقت ايمان به غيب 11](#_Toc341368764)

[دنباله‌روي از متشابهات 16](#_Toc341368765)

[آيا گفتن «لا اله الا الله» به تنهايي كافيست؟ 24](#_Toc341368766)

[ايمان به پيامبران ركن اساسي در عقيده است 27](#_Toc341368767)

[رسالت محمد ص براي تمام جهانيان است 32](#_Toc341368768)

[دلايل ديگري بر كفر اهل كتاب 37](#_Toc341368769)

[ايمان قابل تجزيه نيست 39](#_Toc341368770)

[براي اين است كه ما يهود و نصاري را كافر مي‌دانيم 40](#_Toc341368771)

[نصاري به نسبت يهود از ملت ابراهيم دورتر‌اند 42](#_Toc341368772)

[يهود خوك را حرام و نصاري آن را مباح مي‌داند: 43](#_Toc341368773)

[به كار بردن لفظ اهل كتاب بر ايمان آنان دلالت نمي‌نمايد 43](#_Toc341368774)

[مخلوط اشتباهات و توهمات 49](#_Toc341368775)

[استدلال به چيزي كه بر عكس آن دلالت دارد 52](#_Toc341368776)

[مسيحيت و تثليث 54](#_Toc341368777)

[تحريف انجيل و تبعيت مسيحيان معاصر از آن 55](#_Toc341368778)

[موقف اسلام در باره اهل كتاب و مشركين 57](#_Toc341368779)

[فقه اسلامي و مباح بودن ازدواج با اهل كتاب 59](#_Toc341368780)

[حقايقي كه واجب است بر آن آگاه شد 61](#_Toc341368781)

[كفر يهود و نصاري كفر الحاد نيست 62](#_Toc341368782)

[خطاب قرار دادن يهود و نصاري به اهل كتاب 63](#_Toc341368783)

[اساس تسامح اسلامي 63](#_Toc341368784)

[چگونه مسلمان با كسي كه معتقد به كفرش است تسامح مي‌كند؟ 65](#_Toc341368785)

[مفاهيم اسلامي براي تسامح با مخالفين 65](#_Toc341368786)

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله وكفى والسلام على رسله الذين اصطفى، وعلى خاتمهم المجتبى، محمد وآله وصحبه ومن بهم اقتدى فاهتدى.

 اما بعد:

در اين رساله قصد دارم به تصحيح مفاهيم اعتقادي بپردازم كه بر بعضي از مردم مشتبه گشته و بيشتر سؤال كنندگان در اين مورد سؤال مي‌كنند. و چند سال است كه نويسنده معروف مسلمان در اين باره با من بحث و مجادله مي‌نمايد و شب‌هاتي پيرامون آن در ذهنش نقش بسته بود؛ هنگامي كه آن را برايش روشن نمودم، موضوع روشن گشت و آن شب‌هات از بين رفتند.

نمرديم و ديديم كه چگونه امورات بديهي عقيدتي را نيز اضطراب و تاريكي فرا گرفت، چنانكه اين امر بر بعضي از عقل‌ها مشتبه گرديد حال آنكه همانگونه كه معروف و آشكار نيز مي‌باشد كفر يهود و نصاري جزء امورات ضروري و معلوم اسلام است.

ولي ما در روزگاري قرار داريم كه در آن فتنه فكري رواج دارد تا آنجا كه نزديك است واقعيات را به سوي محتملات دگرگون گردانده يا با آن تعويض نمايند. اينجا بود كه تصميم گرفتم اين امر را روشن نمايم و بر نويسنده‌اي كه در يكي از روزنامه‌هاي قطر مقاله‌اي را به چاپ رسانيده است، ردي بنويسم تا آموزشي باشد براي كساني كه نمي‌دانند و وسيله روشنگري آن‌ها گردد و هشدار و تذكري براي غافلان باشد و جوابي براي معاندان و نيز اقامه حجتي بر او باشد. هركس هلاك شد با دليل آشكار هلاك شود و هركس زنده شد با دليل آشكار زنده گردد.

 و بيان كنم كه كفر اهل كتاب اعم از يهود و نصاري كفر انكار خداوند، ملاقات و وحي‌اش نمي‌باشد بلكه كفر تحريف و تبديل است و تباه نمودن عقيده الوهيت و نبوت مي‌باشد.

ما معتقديم ايشان به اين دين كافرند همانگونه كه ما به دينشان كافر هستيم. و اين حق آن‌ها است همانگونه كه حق ما هم مي‌باشد.

و با اين حال ايشان در اسلام به اعتبار اين كه اهل دين آسماني هستند و به صورت مجمل به الله، وحي، آخرت، عبادت الله و پايبند بودن به اخلاقيات با ما مشتركند، داراي جايگاه خاصي هستند.

به خاطر اين جايگاه با اين كه به كفرشان معتقديم، اسلام به ما اجازه مي‌دهد كه طعامشان را بخوريم و با زنانشان ازدواج نماييم و اين نهايت تسامح با مخالف مي‌باشد.

و به تحقيق نهال اسلام در ذهن هر مسلماني مفاهيم اساسي براي مدارا كردن رويانيده است چيزي كه در هيچ يك از اديان ديگر يافت نمي‌شود. آن را بصورت مجمل بيان مي‌كند تا كسي كه نمي‌داند، بداند كه اعتقاد به كفر با تسامح و مدارا متناقض نمي‌باشد.

از خداوند خواهانم اين رساله را مايه نفع‌رساني قرار دهد تا با آن سياهي از چشم‌ها و عقل‌ها دور گردد تا آنجا كه آن را درك نمايد. خداوند حق مي‌گويد و او راه را هدايت مي‌كند.

دوحه: ماه مبارك صفر سال 1420هـ. مصادف با ژوئن1999م.

يوسف قرضاوي

الحمد لله وكفى، والسلام على عباده الذين اصطفى.

اما بعد:

از خطرناك‌ترين قضايايي كه در اثر مطالعه بيشتر كتاب‌هايي كه نزد من است فهميدم، اين است كه: كوشش در جهت ايجاد تشكيك در مسلمات اسلام و تلاش در جهت تبديل يقينيات به ظنيات، و قطعيات به احتمالات كه قابليت اخذ و رد كردن، جذب و تقويت نمودن، و قيل و قال داشته باشد، است.

و براي آنان كافي است كه با دور كردن راستي‌ها يا در آميختن باطل با حق، سد محكمي را در مقابل كساني كه در صدد نابودي اسلام برمي‌آيند باقي نگذارند يا لا اقل پايه‌هاي آن را از بين ببرند.

در اين زمان مي‌بينيم كساني در حرام بودن شراب يا ربا و يا مباح بودن طلاق و تعدد زوجات با شروطي كه دارد، شك مي‌كنند؛ بلكه كساني هستند كه در حجت بودن سنت نبوي ترديد دارند؛ بلكه حتي كساني را مي‌يابيم كه به سوي دور انداختن علوم قرآن و تمام فرهنگ قرآني كه وارث آنيم، دعوت مي‌كنند و مي‌گويند كه بايد آن را در كاغذ باطله انداخت.تا قرائت قرآن را از نو آغاز كنيم قرائتي كه به هيچ چيز پايبند نيست و به علوم گذشته ملتزم نمي‌باشد و به قواعد و يا ضوابطي كه علماي امت به صورت متوالي قرن‌ها آن را قرائت كرده‌اند مقيد نمي‌باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والليالي من الزمان حبالى |  | مثقلات، يلدان كل عجيب! |

[شب‌ها آبستن حوادث‌اند كه چيزهاي عجيب از آن متولد مي‌شود!]

و از جمله چيزهاي عجيبي كه از بين شب‌هاي آبستن به وجود آمده اين است كه: بعضي از مردم بي‌پروا بدون اين كه اهليت آن را داشته باشند يعني از علوم قرآن، سنت، لغت عرب و علوم آن، اصول فقه، آثار بجا مانده از سلف شناختي داشته باشند، خود را عالم اسلامي جا زده‌اند. دست به كاري مي‌زنند كه مطلوب نمي‌باشد و در چيزي تعمق مي‌كنند كه آن را نمي‌فهمند و بدون علم فتوا مي‌دهند و بي‌دليل حكم مي‌كنند و به چيزي كه به آن آگاهي ندارند، دعوت مي‌نمايند و بر خداوند چيزهايي را مي‌گويند كه بدان علم ندارند.

و از آن جمله: گمانشان اين است كه اهل كتاب از يهود و نصاري كافر نيستند. اگر مقصودشان اين است كه آنان ملحديني كه الوهيت و وحي را انكار نمي‌كنند، باشد اين ادعا صحيح است و خلافي در آن نيست. اما اگر مقصودشان اين است كه به دين محمد و رسالت و قرآنش كافر نيستند- كه مراد از اطلاق كفر بر آن‌ها همين است- اين ادعا بدون شك باطل است.

كفر يهود و نصاري به نسبت ساير مسائل دين براي مسلماني كه ذره اي از علم شرعي داشته باشد از واضح‌ترين آن‌هاست و تمام مذاهب و دسته‌هاي اسلامي در طول تاريخ اعم از شيعه، سني، معتزله، خوارج و تمام دسته‌هاي امروز از اهل سنت گرفته تا زيديه، جعفري و اباظيه در كفر يهود و نصاري و تمام كساني كه به رسالت محمد ص ايمان نداشته اختلاف نكرده و در آن شك ننموده‌اند. اين از مسلمات دين است كه نظراً و عملاً اتفاق وجود دارد. بلكه (شناخته شده‌هاي اساسي دين است) كه خاص و عام آن را مي‌دانند و بر آن متفق هستند و براي صحت آن نيازي به اقامه كردن دليل و برهان نيست.

اصل بر آن است كه بر كفر يهود و نصاري نه يك آيه، دو آيه، ده آيه و بيست آيه بلكه ده‌ها آيه از كتاب خدا و احاديث رسول الله ص بر آن دلالت مي‌نمايد. همانگونه كه تمام كساني كه قرآن مي‌خوانند و حديث آموخته‌اند بر آن شهادت مي‌دهند. و من گمان نمي‌كنم مسلماني باشد كه به صراحت با كتاب خدا و نصوص قطعي دين با رأي و هواي خويش معارضه نمايد.

و من حكم به كفر ايشان مي‌دهم در آنچه مربوط به احكام دنياست. مردم نزد ما به دو دسته كه سومي نمي‌پذيرد تقسيم مي‌شوند: كافر و مسلمان. كسي كه مسلمان نباشد كافر است. اما كافران انواع و درجات مختلفي دارند. دسته‌اي از آن‌ها اهل كتاب و دسته‌اي ديگر مشركين، دسته‌اي دهريون، كافر صلح طلب و كافر حربي مي‌باشد كه حكم هر كدام از آن‌ها از ديگري جداست.

اما آنچه مربوط به احكام قیامت است كه؛ آيا از اين كفر نجات پيدا مي‌كنند؟ يا عذاب مي‌شوند؟

این مسأله به علم و عدل پروردگار متعال برمی‌گردد. خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ١٥﴾ [الإسراء: 15] «و ما تا پيامبري را نفرستيم كسی را عذاب نمی دهيم».

اما كافري كه اصلاً دعوت اسلامي به او نرسيده، و يا دعوت اسلامی به او رسيده اما آنگونه نبوده است كه او را به بحث و تفکر و اندیشیدن وادارد، و يا موانع جبري غیر قابل تحملی مانع از داخل شدن او در اسلام شده است، او از جمله کسانی که مورد عذاب و عقاب الهی واقع می‌شوند نیست، آنگونه که خداوند وعده نموده و مقتضای عدالت اوست.

قرآن تنها كساني را كه به خاطر تكبر و بزرگ بيني، حسادت و انجام فساد، دوست داشتن مال دنيا، تقليد كوركورانه و … بعد از اين كه هدايت برايشان آشكار گرديد مخالفت رسول را مي‌كنند، تهديد مي‌نمايد؛ همانگونه كه مي‌فرمايد: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115] «و هركس بعد از آنكه هدايت برايش روشن گشت مخالفت رسول را بنمايد و راهي غير از راه مؤمنان را برگزيند وي را بدانچه روي خود را به آن كرده واگذاريم و به دوزخش اندازيم و چه بد سرانجامي است».

استاد ما شلتوت / مي‌گويد: در يكي از جلسات درس بعد از نماز تراويح در ماه رمضان در مسجد بزرگ دوحه حديثي را در مورد كفر اهل كتاب بيان داشتم و نمي‌دانستم كساني هم در آنجا اين مسئله را تعقيب مي‌كنند. تا اين كه بعضي از دوستان دانشمندم سريعاً به من در آن مورد خبر دادند. تصميم گرفتم او را ببينم تا بدانم كه در آن باره چه مي‌گويد.

از اين مقاله طولاني بسيار متعجب گشتم كه روزنامه (الوطن) قطر با اسم (سراب حافظ) چاپ نموده بود. گمان كردم كه آن (يك اسم مستعار) است. با خود گفتم: صاحب اين مقاله اين اسم را براي اين اختيار نموده تا هدف خود را از حقيقت مطالبش بيان دارد كه در آن (سراب) قطعه زميني است كه شخص تشنه گمان مي‌كند در آن آب است هنگامي كه به آنجا مي‌رسد در آن چيزي نمي‌يابد.

ولي بعضي از برادران به من گفتند: اين يك اسم حقيقي و نام زني است. به هر حال بر سر اين سخن گفتگو كرديم و گوينده اين سخن به من اهميتي نمي‌داد. و من در برابر او صبر و حوصله نمودم تا بعداً بر آن ردي بنويسم و حقيقت روشن گردد و اقامه حجت شود و پيش خداوند معذور باشيم: ﴿لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٖۗ﴾ [الأنفال: 42] «تا كسي كه هلاك مي‌شود با دلايل روشن هلاك شود و كسي كه زنده مي‌گردد با دلايل روشن زنده گردد». شايد اين خواهر نويسنده به سبب قرائت ناقص نصوص يا قرائت بعضي نصوص بدون نصوص ديگري و يا به سبب فهم غلط از بعضي مفاهيم اسلامي كه به خاطر كوتاهي او در آموزش شرعي و تركيب آن با واقعيت باعث شده كه حقيقت امر بر او پوشيده بماند. طالب حق اگر به دنبال آن بگردد، هدايت را مي‌يابد و اگر خدا بخواهد براي او راه روشن مي‌گردد و اگر بر راي خويش تعصب داشته باشد پس براي من كافيست كه آن را بيان و مردم را از آن آگاه گردانم ﴿قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنۡ أَبۡصَرَ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ عَمِيَ فَعَلَيۡهَاۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ١٠٤﴾ [الأنعام: 104] «به راستي رهنمودهايي از جانب پروردگار برايتان آمده است پس هركه به ديده بصيرت بنگرد به سود خود او، و هركس از سر بصيرت ننگردد به زيان خود اوست و من بر شما نگهبان نيستم».

حقيقت ايمان به غيب

نويسنده مي‌گويد: «مفهوم اساسي ايمان در قرآن و سنت نبوي ص ايمان به غيب است كه آن ايمان به خدا و روز آخرت است كه منطبق بر آيين ابراهيم مي‌باشد و كفر درست عكس ايمان به غيب مي‌باشد يعني كفر به الله و روز آخرت و شرك به خداوند است كه در واقع نقطه مقابل ايمان مي‌باشد».

و در تأييد اين گفته خويش آياتي كه بر واجب بودن ايمان به الله و روز آخرت دلالت مي‌نمايد را ذكر مي‌كنم.

ما نيز چون او معتقد به ضرورت ايمان به الله و روز آخرت هستيم ولي با اين حال ايمان به نبوت و رسالت و ايمان به كتاب‌ها و پيامبران كه جزئي از ايمان به غيب مي‌باشد و نويسنده آن را از دايره ايمان به غيب خارج مي‌كند را انكار مي‌كنيم.

مثل اين كه نويسنده دچار توهم شده كه ايمان به كتاب‌ها را همان ايمان به ورقه‌هايي كه بر آن نوشته شده و مدادهايي كه با آن كتابت شده‌اند، مي‌داند و براي اين آن را از دايره ايمان به غيب خارج مي‌كند و همچنين فكر مي‌كند كه ايمان به پيامبران يعني ايمان به جسم‌هايشان كه ديده مي‌شود و در مقابل چشمانشان حركت مي‌كند، مي‌باشد براي اين است كه آن را در شمار ايمان به غيب قرار نمي‌دهد. در حالي كه منظور از آن: ايمان به آن چيزي است كه خداوند به پيامبرانش وحي نموده و ايمان به كتاب‌هايي است كه بر ايشان نازل نموده است. و ايشان اوامر و نواهي او را رسانيده‌اند كه از طريق ملائكه و يا مستقيماً به ايشان الهام شده است. و همه اين‌ها از امورات غيب مي‌باشند. پس ايمان به الله، ملائكه، كتاب‌ها، پيامبران و روز آخرت همگي جزو ايمان به غيب مي‌باشند.

نويسنده بعضي از آيات و احاديث كه در آن به طور مجمل به ذكر ايمان به الله و روز آخرت اكتفا كرده و در آن ذكري از ايمان به پيامبران خداوند نشده است را به گواه مي‌گيرد و گمان مي‌كند كه آن حجتي قاطع براي اوست و به يقين او در آن خطاكار است.

نصوص قرآني و حديثي گاهي بصورت مجمل و گاهي به صورت تفصيل بر حسب موقعيت بيان مي‌شود.

گاهي وقت‌ها تمام آنچه متعلق به ايمان و اركان آن است را ذكر مي‌كند مانند اين سخن الله تعالي كه مي‌فرمايد: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [البقرة: 117] «ولي نيكي اين است كه كسي به خدا، روز آخرت، ملائكه، كتاب و پيامبران ايمان آورد».

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ [البقرة: 285] «پيامبر و مؤمنان به تمام آنچه بر او نازل شده ايمان آورده و همگي به الله، ملائكه، كتاب‌ها و پيامبران ايمان آورده‌اند».

گاهي وقت‌ها به ذكر ايمان به الله و روز آخرت مي‌پردازد كما اين كه در آياتي كه نويسنده آن را ذكر كرده و در غير آن نيز موجود است. ايمان به الله و ايمان به روز جزاء از بزرگ‌ترين اركان ايمان هستند.

و بعضاً ايمان به الله و پيامبران را ذكر مي‌كند همانگونه كه الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أُعِدَّتۡ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ﴾ [الحديد: 21] «بشتابيد به سوي مغفرت پروردگارتان و بهشتي كه عرض آن به اندازه عرض آسمان‌ها و زمين است كه خداوند آن را براي كساني كه به الله و پيامبران ايمان دارند آماده كرده است». ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [الحديد: 19] «و كساني كه به خدا و پيامبران ايمان آورده‌اند ايشان همان راستگويان هستند و نزد پروردگارشان گواه خواهند بود».

و بعضاً ايمان به الله و آنچه بر پيامبران نازل شده را ذكر مي‌كند: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ﴾ [البقرة: 136] «گفتند به الله و به آنچه به سوي ما و آنچه به سوي ابراهيم، اسماعيل و اسحاق… نازل شد ايمان آورده‌ايم».

و بعضي وقت‌ها به ذكر آنچه خداوند نازل نموده اكتفا مي‌كند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُم﴾ [النساء: 47] «اي كساني كه به شما كتاب داده شده است به آنچه فرو فرستاديم و تصديق‌كننده همان چيزي است كه نزد شماست ايمان آوريد» و خطاب به بني اسرائيل مي‌فرمايد: ﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ﴾ [البقرة: 41] «و به آنچه كه نازل كردم و تصديق‌كننده همان چيزي است كه نزد شماست ايمان بياوريد».

و گاهي نيز تنها به ذكر الله بدون ذكر بقيه اركان مي‌پردازد ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110] «شما بهترين امتي هستيد كه براي مردم خارج شده‌ايد به معروف امر مي‌كنيد و از منكر باز مي‌داريد و به الله ايمان داريد». ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ﴾ [التغابن: 11] «و هركس به خداوند ايمان آورد خداوند قلبش را هدايت مي‌كند». ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ [البقرة: 256] «هركس به طاغوت كافر شود و به خداوند ايمان آورد به ريسمان محكمي چنگ زده است». ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ﴾ [الطلاق: 11] «و هركس به خداوند مؤمن شود و عمل صالح انجام دهد او را در باغ‌هايي داخل مي‌گردانيم».

بلكه گاهي تنها به كلمه ايمان بدون ذكر متعلقاتش بسنده مي‌كند كما اين كه در آيات بسياري مكرر اين جمله تكرار شده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد» و مي‌فرمايد: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ﴾ [البقرة: 257] «خداوند ولي كساني است كه ايمان آورده‌اند و ايشان را از ظلمات به سوي نور خارج مي‌كند».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ [الحج: 38] «همانا خداوند از كساني كه ايمان آورده‌اند دفاع مي‌كند». و اين مورد در قرآن بسيار است.

و اين كه در بعضي از مواضع به ذكر بخشي از اركان ايمان اكتفا مي‌كند به معني بي‌نيازي از بقيه اركان نمي‌باشد. بعضي از آيات قرآن، آيات ديگر را تفسير مي‌كنند و بعضي بعض ديگر را تصديق مي‌نمايند. در بعضي از مكان‌ها به صورت اجمال و در بعضي ديگر به صورت مفصل به آن مي‌پردازد. اگر در يك موضع مبهم باشد در موضع ديگر آن را تبيين و توضيح داده است. اگر در يك مكان بصورت مطلق آن را آورده در مكان ديگر آن را مقيد نموده است و ما بايد تمام قرآن را بگيريم نه اين كه به بعضي از آن ايمان آوريم و به بعضي ديگر كافر شويم و اگر آن از جانب خداوند نبود در آن اختلاف بسياري را مشاهده مي‌نموديد.

براي نمونه در بعضي از نصوص تنها به شهادت «لا إله إلا الله» اكتفا مي‌كند و اين بخاطر اين است كه روي كلام به مشركين عرب مي‌باشد و جنگ بين ايشان بر سر توحيد بود اگر لا اله الا الله مي‌گفتند به معني استجابت محمد ص بود و هيچ كس از ايشان اين را فهم نكردند كه اگر لا اله الا الله را بگويند و به محمد كافر شوند جزو مؤمنين نجات يافته قرار مي‌گيرند.

نويسنده به ذكر بعضي از احاديث بخاري و مسلم كه در آن به اعلان «لا إله إلا الله» اكتفا نموده، پرداخته است؛ دوست داشتم كه احاديث ديگري كه در آن ايمان به كل اركان را شرط گرفته را نيز بيان مي‌داشت.

و مثال براي آن حديث مشهور و معروف جبرئيل مي‌باشد هنگامي كه از پيامبر در باره ايمان سؤال نمود: رسول الله ص در جواب فرمود: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ بعد الموت»[[1]](#footnote-1). «ايمان اين است كه به الله، ملائكه، كتاب‌ها و پيامبران و زنده شدن بعد از مرگ مؤمن باشي». از ابن عمربروايت است كه رسول اللهص فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ»[[2]](#footnote-2)«به من امر شده با مردم بجنگم تا اين كه به لا اله الا الله و محمد رسول الله شهادت دهند و نماز به پا دارند و زكات دهند». و از عباده بن صامت روايت كه فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ الْعَمَلِ»[[3]](#footnote-3). «هركس شهادت دهد كه هيچ معبود بحقي جز الله نيست و محمد بنده و رسول اوست و عيسي بنده خدا و كلمه اوست كه به مريم القا شده و روحي از جانب او مي‌باشد و شهادت دهد كه بهشت و جهنم حق هستند خداوند او را بر هر عملي كه باشد داخل بهشت مي‌گرداند».

از ابن عباس ب روايت است كه رسول اللهص هنگامي كه معاذ س را به يمن مي‌فرستاد به او فرمود: «إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا أَهْلَ كِتَابٍ فَإِذَا جِئْتَهُمْ فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ...»[[4]](#footnote-4). «تو به سوي قومي از اهل كتاب مي‌روي هنگامي كه پيش آن‌ها رفتي آنان را به شهادتين دعوت كن اگر تو را در اين كار اطاعت نمودند به ايشان خبر بده كه خداوند نمازهاي پنجگانه را بر ايشان فرض كرده است…» و از ابوهريرهس روايت است كه پيامبرص فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»[[5]](#footnote-5). «قسم به كسي كه نفس محمد در دست اوست هيچ فردي از اين مجتمع كه دعوت من به آن‌ها مي‌رسد يهودي باشد يا نصراني ممكن نيست آن را بشنود و به آن ايمان نياورد و سپس بميرد مگر اين كه از ياران آتش مي‌باشد».

سپس نويسنده اين را شرط گرفته كه مؤمنان اهل كتاب مي‌توانند ايمانشان مطابق آيين ابراهيم باشد. نمي‌دانم اين تعريف از ملت ابراهيم را از كجا آورده است يعني مصدري كه به آن اعتماد نموده، چيست؟

مصدر مورد اعتماد براي شناخت ملت ابراهيم همان مصدر اسلامي يعني قرآن و آنچه كه سنت آن را بيان مي‌نمايد، مي‌باشد. قرآن تنها وثيقه آسماني است كه به آن ايمان داريم و دانستني‌هايمان را از آن مي‌گيريم بدون اين كه ترسي از وارد شدن باطل، وهم و تحريف درآن داشته باشيم.

دنباله‌روي از متشابهات

در كتابم «المرجعة العليا في الإسلام للقرآن والسنة» آگاه گردانيده‌ام و در كتابي تحت عنوان «كيف نتعامل مع القرآن العظيم؟» بر قضيه‌اي كه در نهايت حساسيت مي‌باشد تأكيد نموده‌ام كه آن دلگرم بودن به (متشابهات) نصوص و اعراض و دوري از (محكمات) مي‌باشد و اين حال كساني است كه در قلب‌هايشان انحراف وجود دارد، همانگونه كه خداوند در آيه هفت سوره آل عمران مي‌فرمايد: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ﴾ [آل عمران: ٧] «اما كساني كه در دل‌هايشان انحراف وجود دارد و براي فتنه‌جويي و طلب تأويل آن از متشابه پيروي مي‌كنند».

و اين حال ثابت قدمان در علم نمي‌باشد كساني كه در دين به ثبات رسيده‌اند. ايشان كساني هستند كه متشابهات را بر محكمات عرضه مي‌دارند چون محكمات اصل هستند و آن اصل و پايه كتاب و بخش عمده آن است. پس واجب است كه متشابهات را در روشنايي و چارچوب آن فهميد آنچنانكه ضبط شده و حكم گرديده است. ولي آن‌ها – متأسفانه - بر عكس قضيه عمل مي‌كنند. در اين كار يا از هواي خود پيروي مي‌كنند يا از هواي و آرزوي كساني كه جاهل هستند.

و مي‌بينيم كه نويسنده- خداوند ما و او را هدايت كند- به دنبال متشابهات نصوص مي‌رود و مي‌خواهد با استفاده از آن پايه و اساسي براي مقوله خويش اتخاذ نمايد و از نصوص محكم و قطعي غافل مي‌شود كه در دلايل آن‌ها هيچ شبهه و احتمالي وجود ندارد كه از ارزش آن بكاهد. خصوصاً اين كه او به اين آيات متشابه استناد مي‌كند اما براي معني آن به رأي علماي امت در فهم آن رجوع نمي‌نمايد… يك بار از ابن عطيه نقل مي‌كند اما اين نقل، او را از حق بي‌نياز نمي‌كند.

به اين سخن الله تعالي استناد مي‌كند: ﴿وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوۡنَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٣﴾ [المائدة: 43] «و چگونه تو را حاكم قرار دادند با اين كه تورات نزد آن‌هاست و در آن حكم خدا آمده است؟ سپس آنان بعد از اين پشت مي‌كنند و آنان مؤمن نيستند». با اين كه مقصود به حكم خدا در اين آيه حكم رجم كسي است كه از آن شانه خالي مي‌كند كما اين كه بحث‌كننده آن را از صحيح بخاري نقل مي‌كند.

و به اين سخن الله تعالي استناد مي‌كند كه مي‌فرمايد: ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ [المائدة: 47] «اهل انجيل بايد به آنچه خداوند در آن نازل نموده حكم كنند و هركس به آنچه خداوند نازل نموده حكم نكند پس آنان فاسقان هستند». در حالي كه مراد از حكم به آنچه خداوند در آن نازل نموده مژده به آمدن محمد و رسالتش و باقي احكام و وصيت‌هاي اخلاقي مي‌باشد.

اولي‌تر اين است براي اين كه حق روشن گردد به اهل خودش از ائمه و مفسرين سلف و خلف رجوع نماييم تا بدانيم در باره اين دو آيه چه گفته‌اند.

آيا نويسنده از اين كه به آنان مراجعه ننموده، مي‌خواهد بگويد: كه به آن‌ها احتياجي ندارد؟ او از همه علماي اين امت، مفسرين، محدثين، متكلمين و فقها عالمتر بوده است!!

صاحب المنار در تفسير اين آيات مي‌گويد:

با من تفسير اين آيات در المنار پيرامون آنچه كه نويسنده به آن استناد مي‌كند را مرور كن و آن اين سخن الله تعالي مي‌باشد: ﴿وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوۡنَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٣﴾ [المائدة: 43] «و چگونه تو را حُكَم قرار دادند با اين كه تورات نزد آن‌هاست و در آن حكم خدا آمده است؟ سپس آنان بعد از اين پشت مي‌كنند و آنان مؤمن نيستند».

صاحب المنار مي‌گويد: اين تعجب بسيار الله تعالي براي پيامبرش از كار عجيب اين قوم مي‌باشد. آن‌ها ياران شريعتي هستند كه از آن روي مي‌گردانند و به سوي پيامبري كه با شريعت ديگري آمده است و در حالي كه به او ايمان ندارند، مي‌روند تا بر آن‌ها حكم نمايد. يعني اين كه چگونه تو را حكم قرار مي‌دهند در قضيه زنا يا ديه در حالي كه در تورات كه شريعت‌شان مي‌باشد در آن حكم خدا در آنچه حكم كردي وجود دارد سپس از حكم تو بعد از اين كه به آن راضي شدند و آن را بر شريعت‌شان برتري دادند تا موافق آن باشد، روي مي‌گردانند؟ يعني اين كه هنگامي كه در آن انديشه مي‌كني آن را از عجيب‌ترين كارها مي‌بيني و سببش هم آن است كه آن‌ها ايمان درستي به تورات و به تو ندارند و اين آيه در شأن ايشان است: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ﴾ [الجاثیة: 23] «آيا ديدي كسي كه هواي خود را اله قرار داده و خداوند دانسته او را گمراه گردانيده است». كسي كه به شريعتي ايمان داشته باشد از آن روي نمي‌گرداند و به سوي غير آن نمي‌رود مگر اين كه آنچه به سوي آن مي‌رود نيز شريعت پروردگار باشد كه اولي را تأييد نمايد، يا آن به خاطر اقتضاي احوال بندگانش، حكمش نسخ شده باشد. ايشان حكم تورات را ترك كردند در حالي كه مدعي ايمان و تبعيت از آن بودند زيرا آن موافق هوا و هوسشان نبود. و پيش تو آمدند تا درباره ايشان حكم كني اميدوار بودند كه موافق آرزوهاي آنان باشد، سپس از آن روي گرداندند و اعراض نمودند هنگامي كه آن را موافق هوس‌هاي خويش نديدند. پس آن‌ها نه به تورات و نه به تو و نه به توراتي كه بر موسي نازل شد و نه به قرآن كه بر تو نازل گشته ايمان ندارند. مي‌گويند كه مؤمن هستند و گمان مي‌كنند همين كه گفتند ايماندارند، مؤمن مي‌شوند در حالي كه از حقيقت ايمان در قلب‌شان و تبعيت از آن با اعمال‌شان و اظهار آن با زبانشان غافلند. ولي زبان دانسته يا ندانسته آن را تكذيب مي‌كند. پس كسي كه يقين داشته باشد تسليم مي‌گردد و مطابق آن عمل مي‌كند زيرا تسليم شدن همان دليل بزرگي بر اراده است و اراده، جوارح را به عمل وا مي‌دارد.

اما حكم رجم در تورات كه امروزه نيز اينچنين مي‌باشد مخصوص بعضي از زناكاران است. در فصل 22 سفر دوم بعد از بيان اين كه كسي با دختري ازدواج كرد و او را دختر نيافت آنگاه در جلوي در منزل پدرش اورا رجم مي‌كند: (هنگامي كه مردي را همراه زني شوهردار در حال زنا يافتيد هر دو كشته مي‌شوند، تا بدي از بني اسرائيل دور گردد. در فصل 23 مي‌گويد: هنگامي كه دختر خواستگاري شده را همراه مردي در حال زنا يافتيد هر دوي آن‌ها را به سوي دروازه شهر ببريد و با سنگ آن‌ها را رجم نماييد تا زن به سبب آن بميرد و اين به سبب آن است كه فرياد رسي ندارد و مرد نيز به سبب آن بميرد چون زن دوستش را پست و ذليل كرده است و با آن شر و بدي از ميانتان دور مي‌شود.) سپس احكام ديگري از زنا را بيان مي‌دارد كه از آن جمله قتل يكي از زناكاران، گرفتن غرامت و ازدواج با زني كه با او زنا شده است، مي‌باشد.

و از آنچه در اينجا لازم است كه آگاهي داده شود اين است كه داعيان مسيحي به اين آيه استناد مي‌كنند كه آنچه از تورات در دست آن‌ها و يهوديان مي‌باشد هماني است كه خداوند بر موسي نازل نموده و در آن تغيير و تحريفي عارض نشده است.

اين بدان خاطر است كه آن‌ها نيز به مانند يهود از قرآن آنچه كه موافق هوا و هوسشان مي‌باشد را مي‌گيرند و آنچه مخالف ايشان است را دور مي‌اندازند. ايمانداران كساني هستند كه به تمام كتاب ايمان داشته باشند. قرآن براي ما بيان مي‌كند كه آن توراتي كه آنان از آن سخن مي‌گويند و ادعا مي‌كنند كه شريعت‌شان است در آن حكم خداوند در مورد آن قضيه‌اي كه پيش رسول اللهص رفتند تا در بين‌شان حكم كند وجود داشت و خداوند راست مي‌گويد و او راستگوترين گويندگان است. و همچنين براي ما بيان مي‌كند ايشان كلام را از جايگاهي كه در آن قرار داشت تحريف كردند. و بهره‌اي از آنچه به آن‌ها داده شده بود را فراموش كردند آن‌ها قسمتي از كتاب را برگزيده و قسمت ديگر را فراموش كرده و آن را ضايع نمودند. و به تحقيق خدوند متعال در اين فرموده نيز راست فرمود. هنگامي كه امت قرآن به وسيله قرآن از ميان امت‌ها خارج شدند و تاريخ اهل كتاب و غير ايشان مانند بابليان را شناختند برايشان آشكار گرديد خبرهايي كه قرآن در آن باره بيان داشته از جمله معجزات قرآن است و دلالت مي‌كند كه آن از جانب خداست. از اين رو برايشان آشكار گرديد كه توراتي كه موسي آن را نوشت از دست داده و آن را نيافتند، بلكه تنها بعضي از علمايشان آنچه از تورات را كه حفظ نموده بودند با آنچه از آن نبود و با آن مخلوط گشته بود را نوشتند و توراتي كه در دستشان است آن را ثابت مي‌كند كما اين كه آن را در تفسير اول سوره آل عمران و تفسير آيه 14و15 از اين سوره هم بيان نموده‌ام.

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا هُدٗى وَنُورٞۚ يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيۡهِ شُهَدَآءَۚ فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44] «ما تورات را كه در آن رهنمود و روشنايي بود نازل كرديم. پيامبران به موجب آن براي يهود داوري مي‌كردند و بزرگان و دانشمندان به سبب آنچه از كتاب خدا به آن‌ها سپرده شده و برآن گواه بودند. پس از مردم نترسيد و از من بترسيد و آيات مرا به بهاي ناچيزي مفروشيد و كسانيكه به موجب آنچه كه خداوند نازل نموده حكم نكند، آنان خود كافرانند». تا آنجا كه مي‌فرمايد: ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [المائدة: 47] «اهل انجيل بايد به آنچه خداوند در آن نازل نموده حكم كنند و هركس به آنچه خداوند نازل نموده حكم نكند پس آنان فاسقان هستند».

صاحب المنار مي‌گويد: اين آيات رشته پيوسته قبل و بعد از خود مي‌باشد و هدف از آن بيان اين نكته است كه تورات براي بني اسرائيل مايه هدايت بود، پس هنگامي كه فساد در ميان‌شان زياد گشت از عمل به آن اعراض نمودند و مثل آن را براي انجيل و اهلش بيان مي‌كند.سپس به ذكر نازل شدن قرآن، مزيت و حكمت آن مي‌پردازد. دانسته مي‌شود كه هدف از آن هدايت شدن به وسيله دين است و كسي كه خود را به آن نسبت مي‌دهد اما به آن عمل نمي‌كند به او نفعي نمي‌رساند از اين رو از هدايت و نورش جز با اقامه كردن و عمل نمودن به آن بهره‌مند نمي‌گردد. همانا اهل كتاب هوس‌هايشان را بر هدايت دينشان ترجيح دادند. و آن باعث شد كه ايشان را از نور قرآن و اقتدا به آن كور نمايد. خداوند مي‌فرمايد: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا هُدٗى وَنُورٞۚ﴾ [المائدة: 44] يعني اين كه «ما تورات را بر موسي نازل كرديم كه مشتمل بر هدايت در عقيده و احكام بود» و به وسيله آن بني اسرائيل را از بت‌پرستي مصري‌ها و گمراهي‌شان خارج نمود و بر نوري كه با آن راه دين و دنيايشان را روشن مي‌نمايد، آنان را بهره‌مند نموديم. ﴿يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ﴾ [المائدة: 44] قانوني براي حكم كردن نازل نموديم كه به وسيله پيامبران- موسي و پيامبران بعد از او از بني اسرائيل- براي طايفه زمان خود حكم مي‌كردند كه با بعثت عيسي ابن مريم- عليهما السلام- آن پايان يافت. و آنان كساني هستند كه خود را تسليم خداوند نمودند و براي او دين را بر اساس دين ابراهيم- عليه السلام- خالص گردانيدند. پس اسلام دين همه پيامبران است و تمام آنچه كه يهود و نصاري از اسباب تفرق در دين ايجاد كردند باطل و گمراهي آشكاري مي‌باشد. آن‌ها تنها براي اهل يهود حكم مي‌كردند زيرا شريعت مخصوص يهود بود و عالمگير نبود. و براي آن بود كه آخرين آن‌ها عيسي فرمود: من جز به سوي دروغگويان گمراه بني اسرائيل فرستاده نشده‌ام. و براي داود، سليمان و عيسي ‡ غير از آن شريعتي نبود.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ [المائدة: 47] جمهور ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ﴾ را به صيغه امر قرائت نموده‌اند كه بازگو‌كننده لفظ سخني است كه از آن حذف شده است.- مانند آن در قرآن بسيار است.- يعني معني آن اين مي‌شود كه: و گفتيم اهل انجيل به احكامي كه خداوند در انجيل نازل نموده حكم كنيد يعني به آن‌ها دستور داديم كه به آن عمل كنند، كه مانند اين سخن است كه در باره اهل تورات گفته شد: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ﴾ [المائدة: 45] و ما بر آنان در آن اين را نوشتيم. ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ﴾ با كسره لام قرائت نمود. يعني اهل انجيل به آنچه خداوند در آن نازل نموده بود حكم كنند. و جايز است: ﴿وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ٤٦﴾ [المائدة: 46] مفعولُ لاجله و ﴿وَلۡيَحۡكُمۡ﴾ عطف بر آن باشد با اظهار كردن لام كه داراي فاعل‌هاي مختلفي هستند. هرگونه آن را قرائت و تفسير كني آيه دلالت نمي‌كند بر اين كه قرآن به نصاري امر كند كه به انجيل حكم كنند همانگونه كه داعيان مسيحي به گمان خويش به وسيله آن عوام مسلمان را به اشتباه انداخته‌اند. به عبارت ديگر، اگر فرض كنيم كه به ايشان چنين امري هم بكند براي تعيين امري مي‌باشد كه از انجام آن ناتوانند و اقامه حجتي بر آن‌ها است زيرا آن‌ها نمي‌توانند به انجيل عمل كنند و هيچگاه توانايي آن را ندارند. و براي آن تكميل كننده‌اي مي‌آيد: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ [المائدة: 47] يعني ايشان از چارچوب دين خارج شده‌اند و جزء دينداران به حساب نمي‌آيند يا اين كه با تجاوز به احكام و آداب آن از اطاعت خداوند خارج شده‌اند. و خداوند بعد از آن مي‌فرمايد: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٤٨ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ٤٩ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 48 – 50].

«و ما اين كتاب را به حق به سوي تو فرو فرستاديم در حالي كه تصديق‌كننده كتاب‌هاي پيشين و حاكم بر آن‌هاست. پس ميان آن‌ها بر اساس آنچه خداوند نازل نموده حكم كن و از هواهايشان از حقي كه به سوي تو آمده پيروي مكن. براي هريك از شما شريعت و راه روشني قرار داديم و اگر خدا مي‌خواست شما را يك امت قرار مي‌داد ولي خواست تا شما را در آنچه داده بيازمايد پس در كارهاي نيك به سوي خدا سبقت بگيريد. بازگشت همه به سوي خداست آنگاه در باره آنچه با هم اختلاف مي‌كنيد آگاهتان خواهد كرد. و ميان آن‌ها به موجب آنچه خداوند نازل كرده داوري كن و از هواهايشان پيروي مكن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشي از آنچه خدا بر تو نازل كرده به فتنه دراندازند پس اگر پشت كردند بدان كه خدا مي‌خواهد آنان را فقط به سزاي پاره‌اي از گناهانشان برساند، و در حقيقت بسياري از مردم نافرمانند. آيا خواستار حكم جاهليتند؟ و براي مردمي كه يقين دارند، داوري چه كسي از خدا بهتر است؟»

صاحب تفسير المنار مي‌گويد: اين آيات تمام‌كننده بحث قبلي مي‌باشد: خداوند تورات را و سپس انجيل را بر بني اسرائيل نازل نمود و آن را كه در آن دو هدايت و نور بود، قرار داد؛ برپا داشتن آن را بر ايشان واجب نمود و تأكيد نمود هركس حكم آن را ترك كند دچار گناه شده است. بعد از آن قرآن را بر خاتم پيامبران و فرستادگان كه موافق كتاب‌هاي پيشين بود را نازل نمود. حكمت او تعدد شريعت‌ها و راه‌هاي هدايت را اقتضا نمود پس آنان مقدمه و وسيله بودند و اين مقصد و نتيجه مي‌باشد. خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ﴾ [المائدة: 48] «و ما اين كتاب را به حق به سوي تو فرو فرستاديم در حالي كه تصديق‌كننده كتاب‌هاي پيشين و حاكم بر آن‌هاست». بنابراين وقتي كه به طور مطلق اسم كتاب الهي به ميان مي‌آيد منظور قرآن مجيد است- و حكمت از بكار بردن كتاب بعد از اين كه كتاب موسي را به اسم خاص خود[تورات] و كتاب عيسي را به اسم خاص خود[انجيل] بكار برد همين مي‌باشد- و همانگونه كه لفظ نبي در كتاب‌هايشان آمده است بر همين امر دلالت مي‌نمايد- و معني ﴿بِٱلۡحَقِّ﴾ اين مي‌شود كه ما آن را نازل كرديم و به حق آن را ياري مي‌كنيم و محتويات آن را پابرجا مي‌داريم و باطل بر آن راه ندارد، تصديق‌كننده كتاب‌هاي قبل از خود مانند تورات و انجيل مي‌باشد يعني تصديق مي‌كند كه آن از جانب خداست و پيامبراني كه براي آن آمدند چيزي از طرف خود بر آن نبستند.

و اما اين سخن: ﴿وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ﴾ - يعني بر كتاب‌هاي الهي- نگهبان و شاهد است؛ حقيقت حال در زمان نازل شدن را بيان مي‌كند و در باره شأن آن، از فراموش كردن فايده‌هاي عظيم آن و تباه نمودنش، و تحريف بيشتر آنچه باقي مانده بود و تفسير نادرست آن، و اعراض از حكم و عمل به آن سخن مي‌گويد و او بر آن حكم مي‌كند زيرا بعد از آن آمده است. ابن جرير از ابن عباس ب كه گفت: ﴿وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِ﴾ - يعني بر آن امين است و بر كتاب‌هايي كه قبل از آن بودند، حكم مي‌كند. و فريابي، سعيد بن منصور، بيهقي و روايت‌كننده تفسير مأثور از ابن عباس ب نقل مي‌كنند كه گفت: ما بر آن امين هستيم و در روايت ديگري گفت: بر همه كتاب‌هاي پيشين شاهد است.

آيا گفتن «لا اله الا الله» به تنهايي كافيست؟

نويسنده بر احاديثي كه در آن راه نجات و خلاصي انسان را در گفتن: «لا اله الا الله» يعني عدم شرك قرار مي‌دهد و در آن ذكري از شهادت به محمداً رسول الله نشده است، استناد مي‌كند. و براي ما تمام احاديثي كه صحاح در اين باره روايت نموده‌اند را ذكر مي‌كند.

ما منكر صحت اين احاديث نيستيم ولي ما آنچه از آن فهم كرده است را انكار مي‌كنيم كه آن به چند دليل اشتباه مي‌باشد:

در مقابل اين احاديث، احاديث صحيح ديگري وجود دارد كه شهادتين را براي نجات شرط قرار داده است در جايي ديگر بعضي از اين احاديث را ذكر مي‌كنيم. امانت علمي اقتضا مي‌كند كه تمام احاديث را در اين زمينه بياوريم تا آنچه مفيد است، مورد استفاده قرار گيرد و نسبت به آنچه كه باطل است، دور انداخته شود.

بعضي از اين احاديث نسبت به احاديث ديگر مختصر مي‌باشند و در روايات ديگري شهادتين را با هم ذكر كرده است. در حديث معاذ اينگونه آمده: هركس بگويد «لا إله إلا الله» داخل بهشت مي‌شود يا خداوند او را بر آتش جهنم حرام مي‌كند. و در بعضي از روايات بخاري شهادتين را با هم آورده است كما اين كه در كتاب العلم از رسول الله ص روايت مي‌كند كه فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا قَالَ إِذًا يَتَّكِلُوا وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا»[[6]](#footnote-6)**.** «هيچ كسي شهادتين را از صميم قلب نمي‌گويد مگر اين كه خداوند او را بر آتش حرام مي‌كند. گفتم اي رسول خدا آيا آن را به مردم بشارت ندهم؟ فرمود: آن هنگام آن را اختيار مي‌كنند و از انجام كار خير دست برمي‌دارند. معاذ در هنگام مرگش از ترس اين كه مبادا با نگفتن آن دچار گناه گردد از آن خبر داد».

علما راز اين اختصار را بيان كرده‌اند؛ در ذكر حديث «هر كس لا اله الا الله بگويد داخل بهشت مي‌شود» فرموده‌اند: مراد از آن همراه قول محمد رسول الله است ولي هركس قسمت اول آن را بگويد كفايت مي‌كند زيرا آن شعاري براي هر دوي آن گرديده است.[[7]](#footnote-7)

اين اختصار بر شهادت توحيد «لا إله إلا الله» يا بر ترك شرك (هركس خدا را ملاقات كند و در حالي كه شريكي براي او قرار نداده است)- در آنچه نويسنده آن را براي صحت ايمان مسيحيان و اهل توحيد يا اهل لا اله الا الله بودن آنان ادعا مي‌كند بي‌فايده است. زيرا امت محمد به تنهايي اهل اين كلمه مي‌باشند. اما مسيحيان، خداوند در شأنشان مي‌فرمايد: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31] «دانشمندان و راهبان و عيسي پسر مريم را به جاي خدا به ربوبيت گرفتند، با آنكه مأمور نبودند جز اين كه خداي يگانه را بپرستند كه هيچ معبودي جز او نيست. منزه است او از آنچه شريك مي‌گردانند». خداوند به صراحت نسب ايشان را به شرك برمي‌گرداند و اگر آن‌ها را مشرك نمي‌نامد به خاطر قابل تمييز بودن آن‌ها از بت‌پرستان مي‌باشد.

مسيحيان به اهل تثليث معروف مي‌باشند. آن‌ها معتقد به خدايي مسيح هستند و اهل توحيد نيستند و قرآن حكم به كفر آن‌ها نموده است. كما اين كه مي‌فرمايد: ﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ﴾ [المائدة: 72] «به تحقيق كساني كه گفتند مسيح فرزند مريم خداست كافر شدند». ﴿لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ [المائدة: 73] «كساني كه گفتند خداوند سومين سه است كافر شدند و هيچ الهي غير از خداوند واحد وجود ندارد». و رسول اللهص دعوتش را به سوي اهل كتاب با اين آيه پايان مي‌داد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: 64] «بگو: اي اهل كتاب، بياييد به سوي كلمه‌اي كه ميان ما و شما يكسان است و آن اين است كه هيچ كس را جز الله نپرستيم و چيزي را با او شريك نگردانيم و بعضي از ما بعض ديگر را غير از خدا به خدايي نگيرد. پس اگر روي گرداندند بگوييد شهادت دهيد كه ما مسلمانيم». و خداوند با اين نداء صريح رو به آن‌ها مي‌كند و مي‌گويد: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ١٧١﴾ [النساء: 171] «اي اهل كتاب در دينتان غلو نكنيد و در باره خداوند جز راست مگوييد. مسيح، عيسي بن مريم پيامبر خدا و كلمه اوست كه آن را به سوي مريم افكنده و روحي از جانب او مي‌باشد. پس به خدا و پيامبرانش ايمان بياوريد و نگوييد سه گانه است. باز ايستيد كه براي شما بهتر است خداوند فقط معبود يگانه است منزه از آن است كه براي او فرزندي باشد آنچه در آسمان‌ها و زمين است از آن اوست. و كافي است كه خداوند وكيل باشد».

ايمان به پيامبران ركن اساسي در عقيده است

از مسلمات بدهي و آشكار در دين اسلام كه ركن اساسي از اركان عقيده مي‌باشد ايمان به نبوت و وحي، و تصديق رسالات الله تعالي و رسولاني كه به سوي مردم آمده‌اند، كساني كه خداوند آن‌ها را به عنوان بشارت‌دهنده و ترساننده فرستاد تا بعد از فرستادن رسولان مردم بر خداوند حجتي نداشته باشند، مي‌باشد.

مؤمن ايمانش صحيح نمي‌باشد و داخل در دين خداوند نمي‌گردد و در جماعت مؤمنان قرار نمي‌گيرد مگر اين كه به تمام كتاب‌ها كه از طرف خداوند نازل شده و به تمام پيامبران كه ارسال گرديده‌اند، ايمان داشته باشد. و اين امر در كتاب خدا و سنت رسولش از مسائل بسيار واضح و آشكار مي‌باشد كه مسلمان در آن شك نمي‌كند، و عقل در آن ترديد نمي‌نمايد و زبان در گفتن آن شك به خود راه نمي‌دهد.

خداوند متعال حقيقت نيكي و اركان ايمان را در رد يهود كه غوغا و فرياد را هنگام تحويل قبله از بيت المقدس به كعبه راه انداختند به روشني بيان مي‌كند: ﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [البقرة: 177] «نيكي آن نيست كه روي خود را به سوي مشرق يا مغرب بگردانيد بلكه نيكي اين است كه به خدا، روز آخرت، ملائكه، كتاب و پيامبران مؤمن باشيد». و مي‌فرمايد: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: 285] «پيامبر و مؤمنان به تمام آنچه بر او نازل شده ايمان آورده و همگي به الله، ملائكه، كتاب‌ها و پيامبران ايمان آورده‌اند. بين هيچ يك از پيامبران فرقي نمي‌نهيم و گفتند: شنيديم و اطاعت كرديم پروردگارا از ما در گذر و بازگشت ما به سوي توست». در اين آيه به صراحت ايمان به الله، ملائكه، كتاب‌ها و پيامبران را ذكر مي‌كند و با اين سخن ﴿غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ به ايمان به روز آخرت اشاره مي‌نمايد.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾ [النساء: 136] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد به الله، ملائكه، پيامبران و كتابي كه بر رسولش نازل نموده و كتابي كه قبل از آن نازل كرده ايمان آوريد و هركس به الله، ملائكه، كتاب‌ها، رسولان و روز آخرت كافر شود در گمراهي دوري افتاده است».

نويسنده شبهه‌اي پيرامون اين آيه مطرح مي‌كند و براي اولين و آخرين بار كلامي از بعضي مفسرين نقل مي‌كند كه مراد از آن مسلمانان مي‌باشند پس آنان كساني هستند كه به حقيقت ايمان آورده‌اند. من نيز اين سخن را قبول دارم ولي دليلش براي اين قسمت از كلمه «مَن» چيست كه مي‌فرمايد: ﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ اين به تمام مسلمانان و غير ايشان تعميم داده مي‌شود زيرا لفظ «مَن» از الفاظ عمومي است همانگونه كه معلوم مي‌باشد.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أُعِدَّتۡ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢١﴾ [الحدید: 21] «بشتابيد به سوي مغفرت پروردگارتان و بهشتي كه عرض آن به اندازه عرض آسمان‌ها و زمين است كه خداوند آن را براي كساني كه به الله و پيامبران ايمان دارند آماده كرده است».

در سنت، حديث جبرئيل مشهور مي‌باشد هنگامي كه از رسول اللهص در باره ايمان سؤال نمود و پيامبرص در جواب فرمود: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ»[[8]](#footnote-8) «ايمان اين است كه به الله، ملائكه، كتاب‌ها، پيامبران و روز آخرت و قدر مؤمن باشي».

قرآن ايمان به قدر را ذكر نمي‌كند زيرا آن از جمله ايمان به الله تعالي است و آن ايمان به مقتضي كمال الله تعالي مي‌باشد. براستي او بر هر چيزي علم دارد و قبل از وقوع آن را اراده مي‌كند: ﴿وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59] «هيچ دانه اي در تاريكي‌هاي زمين و هيچ تر و خشكي نيست مگر اين كه در كتابي مبين قرار دارد».

مهم اين است كه ايمان به پيامبران شكي در آن وجود ندارد و اختلافي در اين باره نيست.

و براي اين است كه مردم را روز قيامت مي‌آورند و دو سؤال اساسي از آنان مي‌كنند:

اول اينكه: چه كسي را مي‌پرستيديد؟

دوم اينكه: جواب پيامبران را چگونه داديد؟

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥ فَعَمِيَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَنۢبَآءُ يَوۡمَئِذٖ فَهُمۡ لَا يَتَسَآءَلُونَ ٦٦﴾ [القصص: 65 – 66] «و روزي كه آنان را ندا مي‌دهد و مي‌فرمايد: فرستادگان را چه پاسخ داديد؟ پس در آن روز اخبار بر ايشان پوشيده مي‌گردد و از يكديگر نمي‌توانند سؤال كنند».

و قرآن دروغگويان را رد مي‌نمايد كساني كه از فرستادگان خداوند كه بشارت‌دهنده و انذار‌كننده بودند و آنان را به سوي راه راست هدايت مي‌كردند، دوري گزيدند.

خداوند بر زبان نوح مي‌فرمايد: ﴿أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٦٣﴾ [الأعراف: 62] «آيا تعجب كرديد كه ذكري از جانب پروردگار براي يكي از شما آمد تا شما را انذار كند و شما پرهيزگاري كنيد تا مورد مرحمت قرار گيريد؟» و بر زبان هود مي‌فرمايد: ﴿وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٧ أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨ أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡۚ﴾ [الأعراف: 67 – 69] «ولي من رسولي از جانب پروردگار جهانيانم. پيام‌هاي پررودگارم را به شما مي‌رسانم و من براي شما خيرخواهي امينم. آيا تعجب كرديد كه ذكري از جانب پروردگار براي يكي از شما آمد تا شما را انذار كند؟» و الله تعالي در شأن خاتم پيامبران محمدص مي‌فرمايد: ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ رَجُلٖ مِّنۡهُمۡ أَنۡ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنَّ لَهُمۡ قَدَمَ صِدۡقٍ عِندَ رَبِّهِمۡۗ﴾ [یونس: 2] «آيا براي مردم شگفت‌آور است كه به مردي از خودشان وحي كرديم كه مردم را انذار كن و به كساني كه ايمان آورده‌اند بشارت ده كه براي آنان نزد پروردگارشان سابقه نيك است؟» علماي مسلمين در قديم و جديد نياز بشر به وحي و رسالت را بيان كرده‌اند و از جمله كتاب‌هايي كه در عصر حاضر در اين زمينه نوشته شده، كتاب امام محمد عبده به نام«رسالة التوحيد» مي‌باشد.

مهم اين است كه به تمام پيامبران خدا ايمان داشته باشيم كه عقيده اسلامي بر آن اساس مي‌باشد و هركس رسولي از رسولان خدا را كه به حق پيامبر هستند را تكذيب كند مانند اين است كه تمام پيامبران را تكذيب نموده است.

و قرآن اين جمله را تأييد مي‌كند. در سوره شعراء مي‌فرمايد: ﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٠٥﴾ [الشعراء: 105] «قوم نوح پيامبران را تكذيب كردند». در حالي كه آن‌ها جز نوح را تكذيب ننمودند. ﴿كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٢٣﴾ [الشعراء: 123] «قوم عاد پيامبران را تكذيب كردند». درحاليكه آنان جز هود را تكذيب ننمودند. ﴿كَذَّبَتۡ ثَمُودُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٤١﴾ [الشعراء: 141] «ثمود پيامبران را تكذيب كردند». و ايشان جز صالح را تكذيب نكردند و همچنين در باره قوم لوط و شعيب نيز همين را مي‌گويد. و تكذيب پيامبران را به آن‌ها نسبت مي‌دهد زيرا آن‌ها يك پيامبر را تكذيب كردند پس تكذيب آن مانند اين است كه مبدأ رسالت را انكار كرده باشند.

كسي كه مدعي ايمان به خداي متعال باشد ولي پيامبران يا يكي از آن‌ها كه رسالتش ثابت شده است را تكذيب نمايد او در ادعاي خويش دروغ مي‌گويد. از اين رو حقيقت ايمان آن است كه بر زبان رسول صادق آمده و آيات آن را تأييد مي‌كنند. و كسي كه به يك يا مجموعه‌اي از پيامبران مؤمن نباشد يا غير آنان را مانند آن‌ها يا برتر از آنان بداند او در ادعاي ايمانش دروغ گفته است بلكه قرآن آن در باره مي‌گويد كه او به حقيقت كافر است.

با من اين سخن الله تعالي را بخوان که می فرمایید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا١٥١﴾ [النساء: 150 - 151] «همانا كساني كه به الله و رسولانش كافر مي‌شوند و مي‌خواهند بين خدا و پيامبرانش جدايي اندازند و مي‌گويند به بعضي مؤمن هستيم و به بعضي كافر مي‌شويم و مي‌خواهند در اين بين راهي برگزينند. آن‌ها به حقيقت كافرند و خداوند براي كافران عذابي خوار‌كننده آماده كرده است».

اين دو آيه در شأن يهود و نصاري نازل شده است. يهود به موسي ايمان آوردند و به عيسي و محمدص كافر شدند و نصاري به موسي و عيسيإ ايمان آوردند اما به محمدص كافر گشتند. و مسلمانان تنها كساني بودند كه به تمام پيامبراني كه خداوند فرستاده، و تمام كتاب‌هايي كه خداوند نازل نموده بود، ايمان آوردند. همانگونه كه الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٥٢﴾ [النساء: 152] «و كساني كه به الله و پيامبران ايمان آوردند و بين هيچ يك از ايشان فرقي نگذاشتند خداوند به زودي پاداش آن‌ها را خواهد داد و خداوند نسبت به آنان بخشاينده‌اي مهربان مي‌باشد».

رسالت محمد ص براي تمام جهانيان است

اين از جمله مسائل روشن و آشكار اسلام است كه در آن شكي نيست و اختلافي وجود ندارد و براي همه معروف و شناخته شده مي‌باشد كه: رسالت محمدص همه را در بر مي‌گيرد و تنها مخصوص عرب نيست كسي كه در ميان‌شان مبعوث گرديد و رشد و نما كرد. و يهود و نصاري نيز جزئي از اين عالمي هستند كه محمد به سويشان فرستاده شده تا آنان را از گمراهي به سوي هدايت و از تاريكي به سوي نور بياورد.

و انجام اين كار توسط او از مسلمات و ضروريات دين اسلام مي‌باشد دليل بر آن بسيار است كه در شماره نمي‌آيد. و ما در اينجا به ذكر بعضي از آن دلايل مي‌پردازيم: الله تعالي خطاب به پيامبرش مي‌فرمايد: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبیاء: 107] «و ما تو را جز رحمتي براي عالميان نفرستاديم». ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٨﴾ [سباء: 28] «و ما تو را جز بشارت‌دهنده و انذار‌كننده براي مردم نفرستاديم». ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 157] «بگو اي مردم من رسول خدا به سوي همه شما هستم». ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: 1] «مبارك است كسي كه فرقان را بر بنده خويش نازل نمود تا براي عالميان انذار‌كننده‌اي باشد». و در سه سوره از قرآن كريم اين آيه آمده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: 33]، [الفتح: 28] و [الصف: 9] «او كسي است كه پيامبرش را با هدايت و دين درست فرستاد تا آن را بر تمام دين‌ها غالب گرداند». و معني آن برتري اسلام بر تمام اديان كه از آن جمله دين اهل كتاب مي‌باشد.

و بيشتر از آن قرآن به ارسال محمدص به طور خصوص به سوي اهل كتاب تصريح مي‌كند و اين حقيقتي واضح و آشكار مي‌باشد. خداوند مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٩﴾ [المائدة: 19] «اي اهل كتاب، پيامبر ما به سوي شما آمده كه در دوران فترت رسولان براي شما بيان مي‌كند، تا مبادا بگوييد: براي ما بشارت‌دهنده و انذار‌كننده‌اي نيامد. پس قطعاً براي شما بشارت‌دهنده و انذار‌كننده آمده است. و خداوند بر هر چيزي تواناست». ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ [المائدة: 15 - 16] «اي اهل كتاب، پيامبر ما به سوي شما آمده است كه بسياري از چيزهايي از كتاب را كه پوشيده مي‌داشتيد براي شما بيان مي‌كند و از بسياري در مي‌گذرد. قطعاً از جانب خداوند براي شما روشنايي و كتابي روشنگر آمده است. خداوند هر كس را كه از خشنودي او پيروي كند به وسيله آن به راه‌هاي سلامت هدايت‌شان مي‌كند».

و آيات قرآن به صورت متوالي يهود و نصاري را به سوي ايمان به رسالت محمد ص و به آن كتابي كه خداوند بر او نازل نموده و تصديق‌كننده كتاب‌هاي قبل از خود و نگهبان و شاهد بر آن‌هاست يعني تصحيح‌كننده و تكيمل‌كننده آن‌هاست، دعوت مي‌كند و از تخلف و سرپيچي از اين ايمان آن‌ها را برحذر مي‌دارد. الله تعالي خطاب به بني اسرائيل مي‌فرمايد: ﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ وَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠ وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ ٤١ وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤٢﴾ [البقرة: 40 - 42] «اي بني اسرائيل نعمت‌هايي را كه بر شما ارزاني داشتم به ياد آوريد و به پيمانم وفا كنيد تا به پيمانتان وفا كنم و تنها از من بترسيد. بدآنچه نازل كرده‌ام كه تصديق‌كننده همان چيزي است كه با شماست, ايمان آوريد و نخستين منكر آن نباشيد و آيات مرا به بهاي ناچيز مفروشيد و تنها از من پروا كنيد. و حق را به باطل در نياميزيد و حقيقت را با آنكه خود مي‌دانيد كتمان نكنيد». در اينجا خداوند امر مي‌كند كه به آنچه از قرآن نازل نموده و تصديق‌كننده همان چيزي است كه نزد ايشان است، ايمان آورند و جزو نخستين كساني كه به آن كافر شدند نباشند.

و خداوند به جايگاه يهود در قرآن اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 91] «و چون به آن‌ها گفته شود به آنچه خداوند نازل نموده ايمان آوريد مي‌گويند: به آنچه بر خودمان نازل شده ايمان مي‌آوريم. و به غير آن با آنكه حق و مؤيد همان چيزي است كه با آنان است كافر مي‌شوند».

خداوند موقف بني اسرائيل را نسبت به پيامبران به روشني بيان مي‌نمايد: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَقَفَّيۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ بِٱلرُّسُلِۖ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقٗا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ ٨٧ وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَقَلِيلٗا مَّا يُؤۡمِنُونَ ٨٨ وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٨٩ بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡ أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغۡيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٩٠﴾ [البقرة: 87 - 90] «همانا به موسي كتاب را داديم و پس از او پيامبراني را پشت سر هم فرستاديم و به عيسي پسر مريم معجزات آشكار بخشيديم و او را با روح القدس تأييد كرديم پس چرا هرگاه پيامبري چيزي را كه خوشايند شما نبود برايتان آورد تكبر ورزيديد؟ گروهي را دروغگو خوانديد و گروهي را كشتيد. و گفتند: دل‌هاي ما در غلاف است بلكه خداوند به سزاي كفرشان لعنت‌شان كرده است. پس آنان كه ايمان مي‌آورند چه اندك شمارند. و هنگامي كه از جانب خداوند كتابي كه تصديق‌كننده آنچه نزد آنان است برايشان آمد و از دير باز بر كساني كه كافر شده بودند پيروزي مي‌جستند؛ ولي همين كه آنچه را مي‌شناختند برايشان آمد، بدان كافر شدند. پس لعنت خدا بر كافران باد. واي كه به چه بد بهايي خود را فروختند كه به آنچه خداوند نازل كرده بود از سر رشك انكار كردند، كه چرا خداوند از فضل خويش بر هركس از بندگانش كه بخواهد فرو مي‌فرستد پس به خشمي بر خشم ديگر گرفتار آمدند. و براي كافران عذابي خفت وار است».

يهود قبل از بعثت محمدص هرگاه با عرب مي‌جنگيدند به آن‌ها مي‌گفتند: به زودي رسولي از نزد پروردگار مبعوث مي‌گردد به آن ايمان خواهيم آورد و با شما مي‌جنگيم و بر شما پيروز مي‌شويم.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ ٩٩ أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ عَهۡدٗا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٠٠ وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١﴾ [البقرة: 99 - 101] «همانا بر تو آياتي روشن فرو فرستاديم و جز فاسقان كسي به آن كافر نمي‌شود. و مگر نه اين بود كه هرگاه پيماني بستند گروهي از ايشان آن را دور افكندند؟ بلكه بيشترشان ايمان نمي‌آورند. و آنگاه كه فرستاده‌اي از جانب پروردگار برايشان آمد كه آنچه را با آنان بود تصديق مي‌داشت گروهي از اهل كتاب، كتاب خدا را پشت سر انداختند چنانكه گويي نمي‌دانند».

در سوره نساء خداوند سبحانه و تعالي صراحتاً اهل كتاب را ندا مي‌دهد كه به آنچه بر محمد نازل كرده ايمان آورند و در صورتي كه آن را انجام ندهند با مسخ و لعن ايشان را تهديد مي‌كند. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبۡلِ أَن نَّطۡمِسَ وُجُوهٗا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدۡبَارِهَآ أَوۡ نَلۡعَنَهُمۡ كَمَا لَعَنَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلسَّبۡتِۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولًا ٤٧﴾ [النساء: 47] «اي كساني كه به شما كتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستاديم و تصديق‌كننده همان چيزي است كه با شماست ايمان بياوريد پيش از آنكه چهره‌هايي را محو كنيم و در نتيجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانيم يا همچنانكه اصحاب سبت را لعنت كرديم آنان را لعنت كنيم و فرمان خدا همواره تحقق يافته است.» روشني اين نص مانند روشني خورشيد در روز بهاري است.

سرانجام پيامبرص نمايندگاني را به سوي پادشاهان اهل كتاب از نصاري فرستاد كه حامل نامه او براي ايشان بودند كه در آن آن‌ها را به سوي اسلام و ترك آنچه از كفر و ضلالت بر آن بودند دعوت مي‌كرد. همچنين نمايندگاني را به سوي كسري پادشاه فارس، و رئيس مجوس كه آتش پرست بودند، و به سوي قيصر پادشاه روم كه به هرقل معروف بود و همچنين به سوي نجاشي پادشاه حبشه و به سوي مقوقس فرماندار مصر كه از طرف دولت روم بر آن قرار داشتند و به سوي اميران شهرهاي شام كه همه آن‌ها اهل كتاب و نصراني بودند فرستاد و آنان را دعوت نمود كه تسليم اسلام گردند تا خداوند دو بار به آن‌ها پاداش دهد: يك بار به خاطر دينشان كه قبل از تبليغ دعوت اسلام بر آن بودند و بار دوم به خاطر داخل شدنشان در دين اسلام. سپس نامه‌هايش را با اين آيه به پايان مي‌رساند: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: 64] «بگو: اي اهل كتاب، بياييد به سوي كلمه‌اي كه ميان ما و شما يكسان است و آن اين است كه هيچ كس را جز الله نپرستيم و چيزي را با او شريك نگردانيم و بعضي از ما بعض ديگر را غير از خدا به خدايي نگيرد. پس اگر روي گرداندند بگوييد شهادت دهيد كه ما مسلمانيم».

و اين آيه به صراحت روشن مي‌نمايد كه نصاري توحيدشان را با شرك مخلوط نمودند و بعضي از آن‌ها بعضي ديگر را به جاي خداوند به خدايي گرفتند پس از راه مستقيم كه ملت ابراهيم حنيف بر آن مي‌باشد منحرف شدند. و اين از اموراتي است كه خداوند بر ايشان از قول خودشان آن را ثبت نموده است كه گفتند: ﴿قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ﴾ [المائدة: 73] «خداوند سومين سه است» ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ﴾ [المائدة: 72] «خداوند همان مسيح بن مريم است». ﴿ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 30] «مسيح پسر خداست». و الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31] «دانشمندان و راهبان وعيسي پسر مريم را به جاي خدا به ربوبيت گرفتند، با آنكه مأمور نبودند جز اين كه خداي يگانه را بپرستند كه هيچ معبودي بر حقي جز او نيست. منزه است او از آنچه شريك مي‌گردانند».

دلايل ديگري بر كفر اهل كتاب

از دلايل ديگري كه بر كفر اهل كتاب دلالت مي‌نمايد اين سخن الله تعالي است: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120] «و يهود و نصاري تا از آنان تبعيت ننمايي از تو راضي نخواهند شد». و اين دليل است بر اين كه آن‌ها بر ملتي غير از ملت اسلام كه آن ملت ابراهيم حنيف مي‌باشد، قرار دارند. آنچنانكه الله تعالي به رسولش در مورد آن مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٦١﴾ [الأنعام: 161] «بگو پروردگارم مرا به راه راست هدايت كرده است: ديني پايدار، آيين ابراهيم حق گرا! و او از مشركان نبود». الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ﴾ [المائدة: 51 - 52] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، يهود و نصاري را به دوستي مگيريد بعضي از آنان دوستان بعض ديگرند. و هركس از شما آن‌ها را به دوستي بگيرد از آنان خواهد بود. خداوند گروه ستمكاران را هدايت نمي‌كند. مي‌بيني كساني كه در دل‌هايشان بيماري است در آن شتاب مي‌ورزند».

معلوم است كه خداوند از اين كه مؤمنان به دوستي گرفته شوند، نهي نمي‌نمايد بلكه از دوستي كافران نهي مي‌كند كما اين كه مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينًا ١٤٤﴾ [النساء: 144] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، به جاي مؤمنان كافران را به دوستي مگيريد آيا مي‌خواهيد عليه خود حجتي روشن براي خدا قرار دهيد؟».

﴿بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا ١٣٩﴾ [النساء: 138 - 139] «منافقين را به عذابي دردناك بشارت بده. كساني كه غير از مؤمنان كافران را به دوستي مي‌گيرند. آيا سربلندي را نزد آنان مي‌جويند؟ عزت همه از آن خداست». و در سياق آيه‌اي كه در آن از اتخاذ يهود و نصاري به عنوان دوست نهي نموده بود به رسولش مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ٥٩ قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٦٠ وَإِذَا جَآءُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ خَرَجُواْ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكۡتُمُونَ ٦١﴾ [المائدة: 59 - 61].

«بگو: اي اهل كتاب، آيا جز اين بر ما عيب مي‌گيريد كه ما به خدا و به آنچه پيش از اين فرود آمده است ايمان آورده ايم، و اين كه بيشتر شما فاسقيد؟ بگو آيا شما را به بدتر از اين كيفر در پيشگاه خداوند خبر دهم؟ همان‌ها كه خداوند لعنت‌شان كرده و بر آن خشم گرفته و از آنان بوزينگان و خوكان پديد آورده، و آنانكه طاغوت را پرستش كرده‌اند. اينان هستند كه از نظر منزلت، بدتر، و از راه راست دور شده‌اند. و چون نزد شما آيند مي‌گويند: ايمان آورديم در حالي كه با كفر وارد شده و قطعاً با همان بيرون رفته‌اند. و خداوند به آنچه پنهان مي‌داشتند، داناتر است».

و الله سبحانه مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٨﴾ [المائدة: 68] «بگو: اي اهل كتاب، تا به تورات و انجيل و آنچه از پروردگارتان به سوي شما نازل شده است عمل نكرده‌ايد بر هيچ نيستيد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوي تو نازل شده بر طغيان و كفر بسياري از آنان خواهد افزود. پس بر گروه كافران اندوه مخور».

خداوند بيان مي‌دارد كه اهل كتاب تا آنجا كه به تورات و انجيل و آنچه به سوي ايشان از جانب پروردگار كه همان قرآن عظيم مي‌باشد عمل نكنند بر هيچ ديني قرار ندارند.

ايمان قابل تجزيه نيست

بلكه واجب است كه هر مؤمني تمام دين را قبول كند و حق ندارد چيزي اساسي و قطعي را در دين رد نمايد كه اگر آن را انكار كند به مانند تيري كه از كمان خارج مي‌شود او نيز از دين خارج مي‌گردد. و قرآن بني اسرائيل را به خاطر اين كه به بعضي از كتاب ايمان آوردند و به بعضي كافر شدند مورد عتاب قرار مي‌دهد و به شدت از آن‌ها انتقاد مي‌كند و مورد سرزنش قرار مي‌دهد زيرا آنچه خداوند برايشان حرام كرده بود را گرفتند و از آنچه برايشان حلال كرده بود اعراض نمودند. پس به كساني تبديل شدند كه در دين حكم مي‌كردند و هر آنچه مي‌خواستند مي‌گرفتند و از آنچه ناپسند مي‌داشتند، پرهيز مي‌نمودند.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٨٦﴾ [البقرة: 85 - 86] «آيا به قسمتي از كتاب ايمان مي‌آوريد و به پاره‌اي از آن كافر مي‌شويد؟ پس جزاي هركس از شما كه چنين كند جز خواري در زندگي دنيا چيزي نخواهد بود و روز رستاخيز آنان را به سخت‌ترين عذاب‌ها باز دارند، و خداوند از آنچه مي‌كنيد غافل نيست. همين كسانند كه زندگي دنيا را خريدند و آخرت را از دست دادند پس نه عذاب آنان سبك گردد و نه ايشان ياري مي‌شوند».

بر اين اساس اگر مسلماني آيه‌اي يا سوره كوتاهي مثل اخلاص، عصر، كوثر يا يكي از معوذتين از قرآن را انكار كند او العياذ بالله كافري مرتد است.

و اگر حكمي از احكام اسلام را كه قطعي و مشخص مي‌باشد انكار كند او كافري مرتد مي‌باشد.

براي اين است كه ما يهود و نصاري را كافر مي‌دانيم

يهود و نصاري در اعتقاد مسلمانان كافر هستند زيرا به رسالت محمدص ايمان ندارند كسي كه براي تمام مردم و براي ايشان خصوصاً فرستاده شده است كما اين كه در آياتي كه به صراحت به آن پرداخته بيان داشته‌ايم: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ﴾ [المائدة: 19] «اي اهل كتاب پيامبر ما به سوي شما آمده كه در دوران فترت رسولان براي شما بيان مي‌كند». و به بعضي از پيامبران ايمان آوردند و به بعضي كافر شدند پس آن‌ها به نص صريح قرآن كفر هستند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ﴾ [النساء: 151] .

و آن‌ها نه تنها به كفر به رسالت محمدص و اعراض از آن اكتفا ننمودند بلكه بر آن گرد آمده و نسبت به آن شروع به مكر و حيله نموده و ديگران را از راه خدا باز داشتند كما اين كه الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٣٢﴾ [التوبة: 32] «مي‌خواهند نور خداوند را با سخنان خويش خاموش كنند، ولي خداوند نمي‌گذارد تا نور خود را كامل كند هر چند كافران را خوش نيايد».

يهود و نصاري كافر هستند زيرا كتاب‌هايشان را تحريف نموده و دينشان را تبديل كرده و بدون علم بر خداوند سخن رانده و حقيقت الوهيت را در كتاب‌هايشان تباه كرده و خداوند را به آنچه لايق جلال و كمالش نبود وصف نمودند و نقص، عجز و جهل بشر را به او نسبت دادند همانگونه كه آن‌ها صورت نبوت و انبياء را كه خداوند آن‌ها را به عنوان رهبر و پيشوا و هدايت براي مردم قرار داده بود را دگرگون كرده و آن را از حالت واقعي خويش خارج نمودند. پس رذائل و پستي‌ها را به آن‌ها نسبت دادند كه عوام مردم را به آن نسبت نمي‌دادند و اين در (اسفار تورات) ثابت است كه يهود و نصاري به آن ايمان دارند. تمام آنچه را كه يهود نسبت به الله و پيامبران معتقدند، نصاري نيز به آن ايمان دارند زيرا توراتي كه در دستشان مي‌باشد (كتاب مقدس) تحريف شده است.

و نصاري در اين ميدان از يهود پيشي گرفتند و در شأن مسيح گفتند كه او خدا يا پسر خدا يا يكي از خدايان سه گانه است. و اين را قرآن به وضوح بيان مي‌نمايد و بيان مي‌كند كه آن كفر است. همانگونه كه خداوند در سوره مائده و از جمله آخرين آياتي هستند كه نازل شده‌اند مي‌فرمايد: ﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ﴾ [المائدة: 72] «به تحقيق كساني كه گفتند خداوند همان مسيح بن مريم است كافر شدند». و مي‌فرمايد: ﴿لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ﴾ [المائدة: 73] «كساني كه گفتند خداوند سومين سه است كافر شدند و هيچ الهي غير از خداوند واحد وجود ندارد».

و در سوره توبه- و اين نيز از جمله آياتي است كه در آخر نازل شده است- مي‌فرمايد: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِ‍ُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٣٠ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 30 - 31] «و يهود گفتند عزير پسر خداست و نصاري گفتند: مسيح پسر خداست. اين سخني است كه بر زبان مي‌آورند و به گفتار كساني كه پيش از آنان كافر شدند شباهت دارد. خداوند آنان را بكشد چگونه باز گردانده مي‌شوند؟ آنان دانشمندان و راهبانشان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند، با آنكه مأمور نبودند جز اين كه خداي يگانه را بپرستند كه هيچ معبودي جز او نيست. منزه است او از آنچه شريك مي‌گردانند».

نصاري به نسبت يهود از ملت ابراهيم دورتر‌اند

دوست دارم اين را آگاه گردانم زيرا بعضي از برادران از نصاري يا مسيحيان دفاع مي‌كنند و دوست دارند كه از نام‌هاي مسيحيان براي نامگذاري استفاده كنند. آن‌ها را داراي ايمان مي‌دانند در حالي كه آن را براي يهود جايز نمي‌دانند.

و به خاطر بد فهميشان نسبت به اين سخن الله تعالي دچار گمراهي شده‌اند: ﴿۞لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۖ وَلَتَجِدَنَّ أَقۡرَبَهُم مَّوَدَّةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰۚ﴾ [المائدة: 82] «مسلماً يهوديان و كساني را كه شرك ورزيده‌اند دشمن‌ترين مردم نسبت به مؤمنان و كساني را كه گفتند: ما نصاري هستيم نزديك‌ترين مردم در دوستي با مؤمنان خواهي يافت».

اينگونه فهم كردند كه- به خاطر شدت عداوت يهود با اهل ايمان كه همان مسلمانان هستند و نزديكي نصاري در دوستي به آن‌ها- يهود از ملت ابراهيم دورتر و نسبت به نصاري كفرشان مشخص‌تر مي‌باشد. در حالي كه بين اين دو امر هيچ ملازمه اي وجود ندارد.

در واقع يهود دچار تشبيه و تجسيم شدند. موسي را به اله نگرفتند همانگونه كه نصاري عيسي را تبديل به اله كردند. و يهود به مانند نصاري معتقد به تثليث نبودند در حالي كه مسيحيان در آن سقوط نمودند.

و در شريعت: يهود پسرانشان را ختنه مي‌كنند همانگونه كه سنت ابراهيم مي‌باشد اما نصاري آنان را ختنه نمي‌نمايند.

يهود آنچه از گوشت حيوانات و پرندگان خورده مي‌شود را ذبح مي‌كنند در حالي كه نصاري ذبح نمي‌كنند. بولس به ايشان گفت: هر چيز كه پاك است براي پاكان مي‌باشد.

يهود خوك را حرام و نصاري آن را مباح مي‌داند:

يهود مجسمه را حرام و نصاري آن را براي مسيح- كه نزد ايشان يكي از خدايان حق است- و براي انبياء و قديسين جايز مي‌دانند. و براي همين است كه كنيسه‌هايشان را با عكس و مجسمه پر كرده‌اند.

به كار بردن لفظ اهل كتاب بر ايمان آنان دلالت نمي‌نمايد

قرآن يهود و نصاري را اهل كتاب مي‌نامد و اين بدين معني نيست كه آنان ايماندارند بلكه بدين معناست كه آن‌ها در اصل اهل دين آسماني بودن و اين مزيتي برايشان است. ما مي‌دانيم كه قرآن در تعبير يهود و نصاري چند صيغه بكار برده است، صيغه‌اي براي مدح، صيغه‌اي براي ذم و صيغه‌اي كه بر هر دو حمل مي‌شود. و آن با جستجو و دقت بدست مي‌آيد.

صيغه اول: صيغه ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ «كساني كه به ايشان كتاب داديم» صيغه مدح در قرآن است.

صيغه دوم: صيغه ﴿ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ «كساني كه بهره‌اي از كتاب به آنان داديم» صيغه ذم در قرآن است.

و صيغه سوم: صيغه ﴿أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ يا ﴿ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ «كساني كه كتاب به آنان داده شده است». مي‌باشد كه در بعضي جاها به عنوان مدح و در جاي ديگر به عنوان ذم به كار مي‌رود. به ذكر آياتي در رابطه با اين صيغه‌ها در قرآن مي‌پردازيم:

در صيغه اول اين سخن پروردگار را مي‌يابيم كه مي‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٢١﴾ [البقرة: 121] «كساني كه كتاب به آنان داده‌ايم آن را چنانكه بايد مي‌خوانند، ايشانند كه به آن ايمان دارند». مقصود از ايشان: كساني است كه خداوند آن‌ها را هدايت نمود تا به محمد و رسالت و كتابش ايمان آورند.

و مانند آن اين سخن الله تعالي مي‌باشد كه مي‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ٥٣﴾ [القصص: 52 - 53] «كساني كه قبل از آن به ايشان كتاب داديم به آن (قرآن) ايمان مي‌آورند. و هنگامي كه بر آنان خوانده مي‌شود مي‌گويند به آن ايمان آورديم كه آن درست است و از طرف پروردگار ماست ما پيش از آن از تسليم شدگان بوديم». و مي‌فرمايد: ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ﴾ [الأنعام: 114] «و كساني كه به آن‌ها كتاب داده‌ايم مي‌دانند كه آن به حق از جانب پروردگار توست». و مي‌فرمايد: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَمِنۡ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ﴾ [العنكبوت: 47] «همچنين ما به سوي تو كتاب را نازل كرديم پس كساني كه به ايشان كتاب داده بوديم به آن ايمان مي‌آورند». و آيات در اين زمينه بسيار است.

و در صيغه دوم در سوره آل عمران اين سخن الله تعالي را مي‌يابيم كه مي‌فرمايد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ [آل عمران: 23 - 24] «آيا داستان كساني كه بهره‌اي از كتاب را يافته‌اند ندانسته اي كه به سوي كتاب خدا فراخوانده مي‌شوند تا ميان‌شان حكم كند، آنگاه گروهي از ايشان به حال اعراض روي برمي‌تابند؟ اين بدان سبب بود كه آنان گفتند: هرگز آتش جز چند روزي به ما نخواهد رسيد و بر ساخته‌هايشان آنان را در دينشان فريفته كرده است». واضح است كه مراد از آن يهود مي‌باشد زيرا يهود آن را بر زبان جاري نمودند.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلۡعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ٥٢﴾ [النساء: 51 - 52] «آيا كساني را كه از كتاب خدا بهره‌اي يافته‌اند نديده اي؟ كه به بت و طاغوت ايمان دارند و در باره كساني كه كفر ورزيده‌اند مي‌گويند: اينان از كساني كه ايمان آورده‌اند راه يافته ترند. اين‌ها هستند كه خداوند لعنت‌شان كرده و هركه را خدا لعنت كند هرگز براي او ياوري نخواهي يافت». واضح است كه مراد از آن يهود مي‌باشد همانگونه كه سياق آيه و اسباب نزول برآن دلالت مي‌نمايد. هنگامي كه مشركين مكه از يهوديان پرسيدند: ما بر هدايت هستيم يا محمد؟ گفتند: بلكه شما بر حق هستيد.

و در صيغه سوم در قسمت مدح خداوند مي‌فرمايد: ﴿لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ١١٣ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١١٤﴾ [آل‌عمران: 113 - 114] «از ميان اهل كتاب گروهي درست كارند كه آيات خدا را در دل شب مي‌خوانند و سر به سجده مي‌نهند. به خدا و روز قيامت ايمان دارند؛ به كار پسنديده فرمان مي‌دهند و از كار ناپسند باز مي‌دارند؛ و در كارهاي نيك شتاب مي‌كنند، و آنان از شايستگانند». همانگونه كه واضح مي‌باشد مدح مربوط به جماعتي از ايشان است.

﴿وَإِنَّ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَمَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِمۡ خَٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشۡتَرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٩٩﴾ [آل عمران: 199] «و از ميان اهل كتاب كساني هستند كه به خدا و آنچه به سوي شما نازل شده و آنچه به سوي خودشان فرود آمده، ايمان دارند، در حالي كه در برابر خداوند خاشعند و آيات خدا را به بهاي اندك نمي‌فروشند. اين‌ها هستند كه در نزد پروردگار پاداش خود را خواهند داشت». مدح مربوط به جماعتي از آن‌ها است كه به هر دو كتاب ايمان آورده‌اند.

و در قسمت ذم اين سخن الله تعالي را مي‌يابيم: ﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٖ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥﴾ [البقرة: 105] «نه كساني از اهل كتاب كه كافر شده‌اند و نه مشركين دوست ندارند خيري از جانب پروردگارتان به سوي شما فرود آيد».

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾ [البقرة: 109] «بسياري از اهل كتاب بعد از اين كه حق برايشان آشكار گرديد از روي حسدي كه در وجودشان بود آرزو مي‌كردند كه شما را بعد از ايمانتان كافر گردانند». ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٧٠ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٧١﴾ [آل عمران: 70 - 71] «اي اهل كتاب، چرا به آيات خدا كفر مي‌ورزيد با آنكه خود گواهي مي‌دهيد؟ اي اهل كتاب چرا حق را به باطل در مي‌آميزيد و حقيقت را كتمان مي‌كنيد با آنكه خود مي‌دانيد؟». ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعۡمَلُونَ ٩٨ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَأَنتُمۡ شُهَدَآءُۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٩٩﴾ [آل عمران: 98 - 99] «اي اهل كتاب، چرا به آيات خدا كفر مي‌ورزيد؟ با آنكه خدا بر آنچه مي‌كنيد گواه است. بگو اي اهل كتاب چرا كسي را كه ايمان آورده است از راه خدا باز مي‌داريد و آن را كج مي‌شماريد با آنكه خود گواهيد؟ و خداوند از آنچه مي‌كنيد غافل نيست».

قسمت اول سوره آل عمران در باره مباحثه‌هاي اهل كتاب خصوصاً نصاري مي‌باشد و آن مربوط به رهبران نصاريِ نجران است كه به ديدار رسول الله ص رفتند و او آن‌ها را مورد احترام قرار داد و به بهترين شيوه با آنان رفتار نمود تا آنجا كه عباي خويش را برايشان پهن نمود و آن‌ها را داخل مسجدش كرد و به آنان اجازه داد كه در آنجا نماز بخوانند، ولي ايشان را مسلمان ندانست بلكه آياتي در رد شب‌هاتشان نازل شد و حجت آشكاري را بر آن‌ها اقامه نمود و آشكار نمود كه ادعايشان در اين كه مسيح خداست يا پسر خداست باطل مي‌باشد و در اين باره خداوند مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٥٩ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ٦٠ فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦١﴾ [آل عمران: 59 - 61] «حال عيسي نزد خدا مانند آدم است كه او را از خاك آفريد، سپس بدو گفت باش پس وجود يافت. حق از جانب پروردگار توست پس از ترديد كنندگان مباش. هركس بعد از آنكه حق براي تو آمد با تو به محاجه برخواست بگو بياييد پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، و ما ذات‌هاي خود و شما ذات‌هاي خويش را فرا خوانيم سپس مباهله كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهيم».

﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ ٦٣ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٥﴾ [آل عمران: 63 - 65] «پس اگر رويگردان شدند همانا خداوند به فساد كنندگان داناست. بگو اي اهل كتاب بياييد به سوي كلمه‌اي كه ميان ما و شما يكسان است و آن اين است كه هيچ كس را جز الله نپرستيم و چيزي را با او شريك نگردانيم و بعضي از ما بعض ديگر را غير از خدا به خدايي نگيرد. پس اگر روي گرداندند بگوييد شهادت دهيد كه ما مسلمانيم. اي اهل كتاب چرا در باره ابراهيم مجادله مي‌كنيد با آنكه تورات و انجيل بعد از آن نازل شده است؟ آيا تعقل نمي‌كنيد؟».

﴿۞وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ [آل عمران: 75] «و از اهل كتاب كساني هستند كه اگر او را بر مال فراوان امين شماري، آن را به تو بر مي‌گرداند و از آنان كساني هستند كه اگر او را بر ديناري امين شماري آن را به تو باز نمي‌گردانند مگر اين كه دائماً نگهباني بر وي گماري اين بدان سبب است كه آنان گفتند در مورد كساني كه كتاب آسماني ندارند مسئوليتي بر ما نيست».

سوره آل عمران از جمله سوره‌هايي است كه در آن كلمه اهل كتاب زياد تكرار شده است.

از جمله سوره‌هاي كوچكي كه كودكان مسلمانان حفظ مي‌كنند سوره بينه مي‌باشد كه در آن خداوند مي‌فرمايد: ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ١ رَسُولٞ مِّنَ ٱللَّهِ يَتۡلُواْ صُحُفٗا مُّطَهَّرَةٗ ٢﴾ [البينة: 1 - 2] «كافران اهل كتاب و مشركين تنها زمانيكه دليل آشكار برايشان آمد از دين حق جدا شدند. فرستاده‌اي از جانب خدا كه صحيفه‌هاي پاك را تلاوت مي‌كند». و مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ ٦﴾ [البينة: 6] «كساني از اهل كتاب كه كفر ورزيدند و مشركين در آتش جهنمند و در آن جاودانند و ايشان بدترين مخلوقاتند».

 اين دو آيه و امثال اين‌ها ما را آگاه مي‌گرداند كه در آنجا بعضي از كافران، اهل كتاب و بعضي از مشركين بودند و هر دو از جمله كافران محسوب مي‌گردند.

[ ] در بعضي جاها در معني مدح آمده است: ﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ﴾ [البقرة: 144] «و كساني كه به آنان كتاب داده شده است مي‌دانند كه آن حق است و از جانب پروردگار مي‌باشد». و در بعضي جاها در بردارنده معني نكوهش است: ﴿وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ قِبۡلَتَهُمۡۚ وَمَا بَعۡضُهُم بِتَابِعٖ قِبۡلَةَ بَعۡضٖۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ إِنَّكَ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٥﴾ [البقرة: 145] «و اگر هر معجزه اي را براي اهل كتاب بياوري از قبله تو پيروي نمي‌كنند. و در ادامه مي‌فرمايد: و اگر از هواهاي ايشان بعد از علمي كه به سوي تو آمده، پيروي كني، در آن صورت قطعاً از ستمگران خواهي بود».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠﴾ [آل عمران: 100] «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، اگر از گروهي از اهل كتاب فرمان بريد شما را پس از ايمانتان به كفر بر مي‌گردانند».

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ ١٨٧﴾ [آل عمران: 187] «و هنگامي كه خداوند از كساني كه به آنان كتاب داده بود پيمان گرفت كه حتماً بايد آن را براي مردم بيان نماييد و كتمانش مكنيد. پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهاي ناچيز بدست آوردند و چه بد معامله‌اي كردند».

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [التوبة: 29] «بجنگيد با كساني از اهل كتاب كه به خدا و روز آخرت ايمان نمي‌آورند و حرام خدا و رسولش را حرام نمي‌دانند و دين حق را نمي‌پذيرند».

مخلوط اشتباهات و توهمات

نويسنده مي‌گويد: «خداوند بر مؤمنين امت محمدص ايمان به شريعت‌هايي كه به سوي بشر قبل از قرآن وحي شده مكلف نموده است زيرا آن در دايره تواناييشان است. قرآن نزديك به يك سوم از آيات خويش را به بيان داستان پيامبران و رسولان پيشين خصوصاً داستان ابراهيم، موسي و عيسيإ و كتاب حقي كه بر ايشان نازل شده كه همان تورات و انجيل مي‌باشد را اختصاص داده است.

اما ايمانداران اصحاب شريعت‌هاي سابق... منطق درست اين است كه خداوند آن‌ها را مكلف ننموده كه به شريعتي كه بعد از دين آن‌ها كه قرآن مي‌باشد ايمان آوردند زيرا آن خارج از دايره تواناييشان مي‌باشد. تمام داستان‌ها و احكام قرآن براي مسلمانان است و در كتاب‌هاي مقدس‌شان از آن ذكري نشده است و در آن تنها به بعثت رسول كريم كه احمد مي‌باشد بشارت داده شده است...»

مي گويم: اين كلام مشتمل بر اشتباهات و توهمات بسيار است. نويسنده در آن حق را با باطل و هدايت را با گمراهي در آميخته است. به طور اجمالي به آن اشاره مي‌نماييم:

اول اينكه: نويسنده گمان مي‌كند كه امت محمد ص عرب يا بت‌پرستان عرب هستند, و فراموش كرده كه تمام دنيا امت محمد مي‌باشند يعني امتي هستند كه به دين اسلام دعوت مي‌شوند همانگونه كه الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158] «بگو: اي مردم، من رسول خدا به سوي همه شما هستم».

دوم اينكه: نويسنده مي‌خواهد ايمان به آنچه خداوند از كتاب‌ها نازل نموده و آنچه از پيامبران مبعوث داشته را از دايره توانايي بشر خارج كند و اين ادعا هيچ منطق ديني يا عقلي ندارد چون سخت است انسان معتقد باشد خداوند بندگانش را به حال خود رها كرده كه هر چه مي‌خواهند بكنند. خداوند آن‌ها را بيهوده رها نمي‌كند بلكه به سوي آنان پيامبراني را مبعوث داشته تا براي آنان بشارت‌دهنده و انذار‌كننده باشند. و همچنين كتاب را به حق نازل نمود تا به وسيله آن ميان مردم در آنچه اختلاف داشتند، حكم كنند. اين مورد پسند مكلفين است كه به آن ايمان آورند، آيا در اين سختي وجود دارد؟ خير بلكه اين يك انتقال و تغيير موضع است.

آنچه در اينجا مهم است اين است كه به مبدأ و به آنچه به سوي ايشان به وسيله وحي آمده، مؤمن باشيم. و اما ايمان به رسالت محمد ص ايمان به رسالتي است كه دلايل آشكار بر صدق آن اقامه گرديده است. و نزديك‌ترين مردم به درستي آن، اهل كتاب مي‌باشند. پس محمد كه تصديق‌كننده كتاب‌هاي آنان و نگهبان و شاهد بر آن بود، آمد؛ محمدي كه در كتاباي سابق به آن بشارت داده شده و تصديق آن كاري مورد انتظار و معقول بود زيرا دينش روشن و پاك بود و مفاهيم گذشته را تصحيح نموده و آن را تكميل كرده بود. پس چگونه از آن اعراض نمودند؟!

هنگامي كه بت‌پرست، مجوس و ملحد خواهان ايمان به رسالت محمد هستند اهل كتاب به آن اولي‌تر مي‌باشند: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَمِنۡ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ﴾ [العنكبوت: 47] «همچنين ما به سوي تو كتاب را نازل كرديم پس كساني كه به ايشان كتاب داده بوديم به آن ايمان مي‌آورند».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ﴾ [الأنعام: 114] «و كساني كه به ايشان كتاب داده‌ايم مي‌دانند كه آن به حق از جانب پروردگارت نازل شده است».

سوم اينكه: ايمان حقيقتي واحد است و با گذشت زمان تغيير نمي‌پذيرد زيرا آن متضمن اعتقاد قطعي به حقايق ثابت از جانب خداست كه از آن جمله اعتقاد به جهاني است كه در آن زندگي مي‌كنيم؛ خلافتي كه انسان در زمين دارد؛ سرنوشت، مسئوليت و علاقه‌اش به خالق و خودش و به آنچه در اطرافش اعم از جاندار و بي‌جان وجود دارد.

و اين حقايق تكذيب نمي‌شوند و دگرگوني نمي‌پذيرند. پس فرض بر اين است كه مؤمن در هر عصري نياز به ايمان به اين حقايق دارد.

چهارم اينكه: كجاي اين جمله منطقي است كه صاحبان كتاب‌ها و شريعت‌هاي سابق توانايي تبعيت از شريعت قرآن را ندارند در حالي كه خداوند حفاظت كتابشان را ننموده بلكه حفظ آن را به اهلشان واگذار كرده بود به همين خاطر كتاب‌هايشان تبديل و تحريف گشت و اين دليل است بر اين كه اين شريعت‌ها محدود به زمان و مكان بوده‌اند. تمام پيامبران تنها به سوي قومشان فرستاده شده و رسالت جهاني نداشته و بعثتشان براي مدت زمان معيني بوده است و رسالتشان ختم‌كننده و هميشگي نبوده بلكه همه آن‌ها به نبي بعد از خود كه مي‌آيد، بشارت داده‌اند.

استدلال به چيزي كه بر عكس آن دلالت دارد

نويسنده مي‌گويد: «قرآن همه امت‌ها را در صورتي كه از شريعت قرآن روي برتافته باشند به عمل به شريعت‌شان بر اساس مبادي و احكام و فرائض فرا مي‌خواند».

گويي اين كه عمل به شريعت قرآن امري داوطلبانه و اختياري است. و بر اين دعوي خويش به آنچه كه آن را نقض مي‌كند و تأييدي برآن نيست استناد مي‌كند. اين سخن الله تعالي را ذكر مي‌كند كه در آن به رسولش مي‌فرمايد: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ﴾ [المائدة: 48] «و ما اين كتاب را به حق به سوي تو فرو فرستاديم در حالي كه تصديق‌كننده كتاب‌هاي پيشين و حاكم بر آن‌هاست. پس ميان آن‌ها بر وفق آنچه خداوند نازل نموده حكم كن و از هواهايشان از حقي كه به سوي تو آمده پيروي مكن. براي هريك از شما شريعت و راه روشني قرار داديم».

اين آيه اقرار مي‌كند كه قرآن نگهبان و شاهد بر كتاب‌هاي سابق و حاكم بر آن‌هاست و قرآن آنچه از اشتباهات و هوا و آرزوهاي بشري كه در كتاب‌هاي سابق داخل شده است را اصلاح مي‌كند.

سپس به پيامبرص امر مي‌كند كه بين ايشان به آنچه خداوند نازل نموده حكم كند يعني به قرآن كه خداوند آن را از تحريف و تبديل محفوظ داشته حكم نمايد.

و بعد از اين كه هدايت خداوند به سويش آمد او را از تبعيت هوا و آرزوهاي ايشان و ترك كردن خداوند سبحان برحذر مي‌دارد.

آيه‌اي كه بعد از آن مي‌آيد تأكيدي بر اين آيه مي‌باشد: ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ٤٩ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 49 - 50] «و ميان آن‌ها به موجب آنچه خداوند نازل كرده داوري نما و از هواهايشان پيروي مكن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشي از آنچه خدا بر تو نازل كرده به فتنه دراندازند پس اگر پشت كردند بدان كه خدا مي‌خواهد آنان را فقط به سزاي پاره‌اي از گناهانشان برساند، و در حقيقت بسياري از مردم نافرمانند. آيا خواستار حكم جاهليتند؟ و براي مردمي كه يقيين دارند، داوري چه كسي از خدا بهتر است؟».

نويسنده همچنين بر ادعاي خويش به اين سخن الله تعالي استناد مي‌كند كه مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٨﴾ [المائدة: 68] «بگو اي اهل كتاب تا به تورات و انجيل و آنچه از پروردگارتان به سوي شما نازل شده است عمل نكرده‌ايد بر هيچ نيستيد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوي تو نازل شده بر طغيان و كفر بسياري از آنان خواهد افزود. پس بر گروه كافران اندوه مخور».

مي گويد: «آيه از اهل كتاب مي‌خواهد در صورتي كه از شريعت محمد اعراض نمودند تورات و انجيل را برپا دارند و بر احكامشان نيافزايند يعني به آنچه به سوي ايشان آمده حكم كنند.»

بسيار متعجب شدم: چگونه نويسنده از اين قسمت واضح و آشكار قرآن كه بعد از ذكر تورات و انجيل مي‌فرمايد: ﴿وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ﴾ «و به آنچه از جانب خدا به سوي شما نازل شده است كه همان قرآن مي‌باشد». غفلت نموده است. پس اگر آنان به آنچه از احكام تورات و انجيل كه باقي مانده و آنچه خداوند از احكام قرآن كه تصديق كننده، اصلاح‌كننده و تكميل‌كننده آن است را برپا ندارند آنان بر هيچ ديني نيستند.

نمي توان گفت كه قرآن بر آنان نازل شده است در حالي كه بر امت محمد فرو فرستاده شده است؟

مي‌گوييم: آن‌ها نيز از جمله امت محمد ص مي‌باشند يعني امت دعوت هستند و امت قبول و اجابه نمي‌باشند همانگونه كه آن نزد علماي قديم معروف است. زيرا محمد به سوي تمام مردم كه آن‌ها نيز جزو اين مردم مي‌باشند فرستاده شده است. پس ايشان با اين سخن الله تعالي مورد خطاب قرار مي‌گيرند: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: 3] «و آنچه را از جانب پروردگارتان به سوي شما آمده است، پيروي كنيد و جز او از معبودان ديگر پيروي ننمايد. چه اندك پند مي‌گيريد!».

اين آيات محكم داراي دلايل بسيار واضحي هستد جايز نيست از آن تعرض نمود و به آيات متشابه كه نزد اهل علم معروف مي‌باشند، چسبيد مراد اين سخن الله تعالي است كه مي‌فرمايد: ﴿وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوۡنَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٣﴾ [المائدة: 43] «و چگونه تو را حُكَم قرار دادند با اين كه تورات نزد آن‌هاست و در آن حكم خدا آمده است؟ سپس آنان بعد از اين پشت مي‌كنند و آنان مؤمن نيستند».

مسيحيت و تثليث

نويسنده مي‌خواهد مسيحيت را از عقيده الوهيت مسيح، تثليث و اين سخن مسیحیت كه مسيح پسر خداست، را تبرئه نمايد. و بر آن سه دليل ارائه مي‌دهيم:

وصيت اول از وصيت‌هاي دهگانه مي‌باشد [انا هو الرب إلهك، لا يكن لك إله غيري] «من همان خداي تو هستم و غير از من خدايي نيست». و اين حجتي بر عليه آن‌هاست نه اين كه دليلي براي آن‌ها باشد زيرا آنان خدا را رها كردند و از مخلوقات او خدايان ديگري را اتخاذ نمودند.

نويسنده مي‌گويد: مسيحيان كه مسيح را با لفظ پسر خدا وصف مي‌كنند ساير مؤمنان را نيز با همين لفظ وصف مي‌نمايند همانگونه كه در انجيل متي آمده: [طوبي لصانعي السلام، لأنهم أبناء الله يدعون] «خوشا به آغاز‌كننده سلام زيرا آنان پسران خدا هستند كه دعوت مي‌كنند». ما هم اين را قبول داريم ولي آن‌ها معتقد نيستند كه مسيح مانند ساير مردم است بلكه معتقدند او معبودي به حق از جانب خداست. و از اصطلاحات معروف و مكرر نزدشان خداي پدر و خداي پسر مي‌باشد.

پس آيا مي‌شود نويسنده بيشتر از مالك نسبت به ملكش آگاهي داشته باشد؟ يا چيزي را به مسيحيان نسبت مي‌دهد كه آن را نگفته‌اند؟

تحريف انجيل و تبعيت مسيحيان معاصر از آن

نويسنده مي‌گويد: «ما در اين مباحثه تسليم هستيم!! انجيل‌ها تحريف شده‌اند. از عدل خداوند بدور است كه مسيحيان امروز را به خاطر آنچه كه پدران و اجدادشان در گذشته از تحريف كتاب‌هايشان مرتكب شده‌اند مجازات كند. در حالي كه هيچ كس بار گناه ديگري را به دوش نمي‌كشد.»

و اين از عجيب‌ترين سخنان نويسنده است كه مي‌گويد: ما در اين مباحثه تسليم هستيم گويي اين كه منكر آن است؛ در حالي كه مسلمانان از گذشته تا به حال تحريف تورات و انجيل نزدشان ثابت شده مي‌باشد. كما اين كه آن در كتاب علمي با ارزش شيخ رحمة الله هندي با نام (اظهار الحق) آشكار است و همچنين در مناظرات و نوشته‌هاي احمد ديدات، آن به چشم مي‌خورد. كما اين كه مباحثين بي‌طرف غربي نيز بر آن كتاب‌هاي با اهميت بسياري را نوشته‌اند.

و اين كافي است كه انجيلي كه در حال حاضر در دست مسيحيان است همان انجيلي نيست كه از طرف خداوند نازل شده است. در آن تنها بعضي از موعظه‌هايش كه شاگردانش يا شاگردان شاگردانش نوشته‌اند يافت مي‌شود. در حال حاضر چهار انجيل معروف كه به نام‌هاي نويسندگان آن است موجود مي‌باشد: متي، مرقس، لوقا و يوحنا. و نسخي كه به زباني كه نازل شده باقي نمانده است و تنها ترجمه‌هاي آن در دست است. اين چهار انجيل از ميان هفتاد انجيل انتخاب شده است و بقيه را سوزاندند. همانگونه كه در تاريخ مسيحيت مشهور و معروف مي‌باشد.

به هر حال در باره عدل خداوند نسبت به مسيحيان كه گناه پدارانشان را به دوش مي‌كشند كه آن گناه همان تحريف كلام از جايگاهش مي‌باشد، مي‌پردازيم. مي‌گويم: اين منطق مورد قبول مسيحيت است. ايشان تمام بشريت را حمل‌كننده گناه پدرشان آدم مي‌دانند- هنگامي كه از درخت ممنوعه خورد- در حالي كه آن هزاران سال قبل اتفاق افتاد و جز خداوند آن را نمي‌داند و بر شهادت آن، آن‌ها و پدران و اجدادشان شاهد نبودند. با اين حال مسيحيان مي‌گويند: هر آدمي كه متولد مي‌شود گناه پدرش آدم بر گردن اوست!

اما با استفاده از منطق اسلام هيچ كس گناه ديگري را حمل نمي‌كند مگر اين كه به آن گناه راضي باشد يا آن را احداث كند و يا از آن دفاع نمايد و يا بر راهش استمرار داشته باشد. در اين حالت ضمن اين كه گناه خود را حمل مي‌كند تا زمانيكه گناه ادامه داشته باشد حمل‌كننده آن نيز مي‌باشد. بر اين اساس قرآن بني اسرائيل زمان رسول الله ص را مورد خطاب قرار مي‌دهد و آن‌ها حمل‌كننده گناه پدرانشان مي‌باشند و ايشان را مخاطب قرار مي‌دهد گويي اين كه آنان آن را انجام داده‌اند زيرا آن‌ها به آن راضي بودند بلكه بر سنت پدرانشان باقي ماندند و به آنان افتخار نمودند و آن‌ها را بزرگ داشتند. پس بطور قطع در گناه ايشان شريك هستند. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَإِذۡ وَٰعَدۡنَا مُوسَىٰٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٥١ ثُمَّ عَفَوۡنَا عَنكُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٢ وَإِذۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡفُرۡقَانَ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ٥٣ وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِنَّكُمۡ ظَلَمۡتُمۡ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلۡعِجۡلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٥٤ وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٥﴾ [البقرة: 51 - 55] «و آنگاه كه با موسي چهل شب وعده گذاشتيم آنگاه در غياب وي شروع به گوساله پرستي كرديد در حالي كه ستمكار بوديد…...تا.... و چون گفتند: اي موسي تا خدا را آشكارا نبينيم هرگز به تو ايمان نخواهيم آورد پس در حالي كه مي‌نگريستند صاعقه شما را فرو گرفت…» گناه پدرانشان بر آن‌ها حمل مي‌شود زيرا اقتدا به گناه آنان كرده بودند.

موقف اسلام در باره اهل كتاب و مشركين

نويسنده مي‌گويد: «هنگامي كه فقه اسلامي حكم بر كفر يا مشرك بودن اهل كتاب كرده و آنان را در مرتبه كفار و مشركين قرار داده است در آن صورت عقيده آن‌ها فاسد بود و در دين اسلام جايگاه خاصي به آن‌ها داده نمي‌شد. چيزي كه باعث شد از بكار بردن اعمال شديد و سختگيرانه بر عليه آن‌ها خودداري شود و با دسته‌اي كه ضد برادران مسيحي ما هستند جنگ شود، كه مسلمانان از آن‌ها چشم برنمي داشتند. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ...﴾ [التوبة: 5] «چون ماه‌هاي حرام سپري شد مشركان را هر كجا يافتيد بكشيد و آنان را دستگير كنيد و به محاصره درآوريد و در هر كمينگاهي به كمين آنان بنشينيد پس اگر توبه كردند و نماز برپا داشتند و زكات دادند راه برايشان گشاده گردانيد...».

به نويسنده مي‌گويم: علماي فقه اسلامي حكم كفر اهل كتاب را صادر نكردند بلكه خداوند در آيات كتابش آن را صادر نمود و بر زبان رسول الله ص آن را جاري ساخت و بر اين علماي فقه، توحيد، تفسير، حديث و تمام علماي امت در رشته‌هاي اختصاصي بر آن متفق شدند.

بر اين حكم اصلي احكام فرعي بسياري مترتب مي‌گردد كما اين كه در قسمت ارث، مسلمان از كافر و كافر از مسلمان ارث نمي‌برد. يهود و نصاري از مسلمان و بلعكس ارث نمي‌برند. و همچنين در شهادت دادن و جنايات مثل هم نيستند(مسلمان به خاطر كافر كشته نمي‌شود.)- كما اين كه جمهور فقهاء ظاهر آن را گرفته اند- و غير از آنچه كه گفته شد.

و اين بدين معني نيست كه آن‌ها در مرتبه واحدي با مشركين كه قرآن آن‌ها را ذكر مي‌كند، هستند. و آنچه قرآن در آن باره نازل شد مربوط به بت‌پرستان عرب و امثال آن‌ها مي‌باشند. و آنان كساني هستند كه آيه سوره توبه به خاطرشان نازل شد: ﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ﴾.

قرآن به نكاح در آوردن زنان مشرك را حرام مي‌كند و نكاح زنان اهل كتاب را اجازه مي‌دهد. و اين نهايت تسامح با مخالفين عقيده است و هيچ ديني از اديان چنين تسامحي را نداشته‌اند.

كما اين كه قرآن به مجادله با آن‌ها به شيوه احسن امر مي‌كند: ﴿۞وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ﴾ [العنكبوت: 46] «و با اهل كتاب جز به شيوه نيكو مجادله ننماييد مگر كساني از ايشان كه ظلم كردند».

 سپس اين كه كفار- حتي مشركينشان- در اسلام داراي يك جايگاه نمي‌باشند. بعضي از آن‌ها صلح پذير و بعضي اهل محاربه مي‌باشند. و بر حسب جايگاهشان اسلام با آن‌ها رفتار مي‌كند.

آنچه كه گفته شد در دو آيه از قرآن كه نحوه معامله با غير مسلمانان را بيان مي‌دارد توضيح داده مي‌شود: ﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٨ إِنَّمَا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَأَخۡرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخۡرَاجِكُمۡ أَن تَوَلَّوۡهُمۡۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٩﴾ [الممتحنة: 8 - 9] «خداوند شما را از نيكي كردن و عدالت با كساني كه در دين با شما نجنگيده و از ديارتان بيرون نكرده‌اند، باز نمي‌دارد زيرا خداوند دادگران را دوست مي‌دارد. بلكه شما را از دوستي با كساني باز مي‌دارد كه در دين با شما جنگ كرده و از خانه هايتان بيرون رانده و در بيرون راندنتان با همديگر همدست شده‌اند و هركس آنان را به دوستي گيرد آنان همان ستمگرانند.» خداوند در اين آيه ما را از نيكي كردن و رفتار عادلانه با مخالفان هر چند مشرك باشند، منع نمي‌كند همانند كساني كه دو آيه سوره ممتحنه در شأن آن‌ها نازل شد. قرآن لفظ (البر) را به كار برده و اين كلمه از بزرگ‌ترين حقوق بعد از حق الله است كه آن حق پدر و مادر مي‌باشد. پس گفته شده: [بر الوالدين] «به پدر و مادرتان نيكي كنيد». و اين ردي بر نويسنده است كه گفت: اگر عقيده آن‌ها فاسد بود اسلام براي ايشان منزلت خاصي را قائل نمي‌شد.

در ادامه بيشتر از تسامح مسلمانان با مخالفينش سخن مي‌گوييم با اين كه بر بطلان دين و عقيده آن‌ها معتقديم.

بسياري از مسلمانان را مي‌بينيم كه با زنان مسيحي ازدواج نمودند و آن‌ها نيز بر دين خود ماندند و با همسران مسلمانشان در نهايت اكرام زندگي كردند.

و مفهوم آنچه نويسنده ذكر مي‌كند اين است كه شدت و تندي بايد با مشركين و بت‌پرستان باشد و جايز نيست آن را براي اهل كتاب به كار برد! در حالي كه ما شدت و تندي را براي هيچ كس هر چند بت‌پرستي مشرك باشد جز بر اساس شروط و ضوابطش جايز نمي‌دانيم.

فقه اسلامي و مباح بودن ازدواج با اهل كتاب

نويسنده مي‌گويد: «فقه اسلامي با اشكال اساسي مواجه است. در حالي كه يهود و نصاري را كافر يا بر وجه عموم آن‌ها مشرك به الله مي‌داند در همان حال ازدواج با زنانشان را مباح مي‌پندارد. چگونه اين صحيح است در حالي كه ازدواج مسلمانان با كفار و مشركين و زنان مشرك در اين سخن الله تعالي حرام شده است: ﴿وَلَا تَنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّۚ وَلَأَمَةٞ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢١﴾ [البقرة: 221] «و با زنان مشرك ازدواج مكنيد تا ايمان بياورند قطعاً كنيز با ايمان بهتر از زن مشرك است هرچند او شما را به شگفت آورد. به مردان مشرك زن مدهيد تا ايمان آورند. قطعاً برده با ايمان بهتر از آزاد مشرك است هر چند شما را به شگفت آورد. آنان به سوي آتش فرا مي‌خوانند و خداوند به فرمان خود به سوي بهشت و آمرزش مي‌خواند، و آيات خود را براي مردم روشن مي‌گرداند باشد كه متذكر شوند».

به نويسنده مي‌گويم: فقه ما با اشكالي كه مطرح نمودي مواجه نمي‌باشد. قرآن ازدواج با زنان مشرك را حرام كرده و ازدواج با زنان اهل كتاب را حرام نكرده است، اگرچه كافر باشند. و اگر نويسنده به قرآن مراجعه نمايد اصل آن را خواهد يافت كه (بت پرستان) را با لفظ [مشركين] و [مشركات] يا [الذين اشركوا] نام مي‌برد: ﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٖ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥﴾ [البقرة: 105] «نه كساني كه از اهل كتاب كافر شده‌اند و نه مشركان دوست نمي‌دارند خيري از جانب پروردگارتان به سوي شما فرود آيد».

و الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ١﴾ [البينة: 1] «كافران اهل كتاب و مشركين تنها زمانيكه دليل آشكار برايشان آمد از دين حق جدا شدند».

و همچنين مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ ٦﴾ [البينة: 6] «كساني از اهل كتاب كه كفر ورزيدند و مشركين در آتش جهنمند و در آن جاودانند و آنان بدترين مخلوقاتند».

مشركين بر كساني كه از اهل كتاب كافر شده‌اند عطف گرديده است پس مشركين دسته ديگري مي‌باشند. از اين رو عطف- همانگونه كه معروف مي‌باشد- مقتضي مغايرت بين معطوف و معطوف عليه است.

الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلۡمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ﴾ [الحج: 17] «كساني كه ايمان آوردند و كساني كه يهودي شدند و صابئي ها، مسيحيان، زرتشتيان و كساني كه شرك ورزيدند البته خداوند در روز قيامت ميان‌شان داوري خواهد كرد».

آيه همراه ايمانداران ياران ملت‌هاي ديگر را هم بيان مي‌كند: يهود و نصاري از اهل كتاب، مجوس از آتش پرستان، و از مشركين بت‌پرستان را ذكر مي‌كند. و اين دلالت مي‌كند كه مشركين صنفي جدا از يهود و نصاري هستند.

و خداوند ازدواج مسلمان با زن اهل كتاب را مباح كرده است- با اين كه به كفر آن معقتد است- و اين نهايت تسامح با مخالفين است و اين نوعي مشخص و معين از تعامل با ايشان است و اين در حق آن‌ها شگفت‌آور مي‌باشد: ازدواج مسلمان با زن مسيحي، در حالي كه او به تثليث و خدايي مسيح و غيره از اباطيل معتقد است. و با اين كه اين اعتقاد كفر است با اين حال آن را به عنوان شريك زندگي، مربي خانه‌اش و مادر فرزندانش انتخاب مي‌كند و با او به آرامش مي‌رسد و بين ايشان مودت و رحمت بر قرار مي‌شود همانگونه كه الله عز و جل تشريع نموده است. سپس بر آن خويشاوندي مترتب مي‌گردد خويشاوندان زن خويشاوند او، پدر همسرش پدر بزرگ فرزندانش، و مادر همسرش مادر بزرگشان مي‌شود. و برادر همسرش دايي بچه‌هايش و خواهر همسرش خاله آن‌ها مي‌شود و بر آن‌ها حقوق خويشاوندي و صله رحم جاري مي‌گردد.

بر اين جمهور مسلمانان از عهد صحابه قرار دارند و در زمان اصحاب جز عبدالله بن عمرب مخالفي نداشت او منكر ازدواج با مسيحيان بود و آنان را مشرك مي‌دانست. و مي‌گفت: آيا شركي بزرگتر از اين است كه بگويي: پروردگار او عيسي است در حالي كه او بنده اي از بندگاه خداست؟!

حقايقي كه واجب است بر آن آگاه شد

در اينجا بعضي از حقايقي را كه بعضي از مردم از آن غفلت مي‌كنند را گوشزد مي‌كنم:

كفر يهود و نصاري كفر الحاد نيست

اول اينكه: كفري كه به اهل كتاب نسبت داده مي‌شود كفر انكار الوهيت نيست پس كفر ايشان مانند كمونيست‌ها، ماديگرايان كه همه ماوراء حس و ماوراء ماده را انكار مي‌كنند و به غيب ايمان ندارند، نمي‌باشد. در كل آن‌ها به خدا ايمان دارند اگرچه در ايمانشان آلودگي‌هايي وجود دارد و عقيده اسلامي آن را انكار مي‌كند. همچنين ايشان در كل به وحي و نبوت ايمان دارند و فقط منكر نبوت محمدص مي‌باشند و در كتاب‌هايشان به انبياء بد كردند. و به آخرت و جزا و پاداش آن مؤمنند و اگر اين عقيده را هم داشته باشند موافق آنچه محمد بر آن است، نمي‌باشند.

و اين همان چيزي است كه به اهل كتاب منزلت خاصي در اسلام بخشيده است كه به بت‌پرستان و ديگران نداده است. اسلام اجازه داده كه از خوردني‌هايشان بخوريم و با آنان ازدواج نماييم و اين نهايت تسامح با ايشان است كه در ميان اديان هيچ ديني به چنين مرتبه اي نمي‌رسد.

به همين خاطر آيات اول سوره روم بيان مي‌كند كه روم- يعني نصاري- به مسلمانان از فارس نزديك‌ترند و فارس زرتشتي بودند و آتش مي‌پرستيدند. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الروم: 1 - 5] «الف، لام، ميم. روميان شكست خوردند و در نزديك‌ترين سرزمين و بعد از شكستشان در ظرف چند سالي به زودي پيروز خواهند شد. كار در گذشته و آينده از آن خداست و در آن روز است كه مؤمنان از ياري خداوند شادمان مي‌شوند».

و به همين سبب ما را دعوت به گفتگو با اهل كتاب مي‌كند؛ به خاطر داشتن موارد مشترك كه ممكن است وسيله تجمع گردد و از آن‌ها امتي بسازيم و با هم در آن جمع شويم و بر ضد الحاد و بي‌ديني و بر ضد كساني كه مي‌خواهند ايمان و اخلاق را از بين ببرند، قرار گيريم.

خطاب قرار دادن يهود و نصاري به اهل كتاب

حقيقت دوم اينكه: ما معتقديم كه يهود و نصاري به دين ما كافرند. اما جايز نيست آن‌ها را با [يا ايها الكفار يا الكافرون] ندا دهيم زيرا قرآن آن‌ها را با اين لفظ ندا نداده است و همچنين طايفه‌اي از طوايف مشركين و يا غير ايشان را كه با شرك يا كفر وصف شده‌اند اينگونه ندا نكرده است بلكه در نداء كافران مي‌گويد: [يا أيها الناس] يا [يا بني آدم] يا مانند اين‌ها.

همانگونه كه يهود و نصاري را با نداء [يا أهل الكتاب] صدا مي‌زند چيزي كه دل‌ها را به همديگر نزديك مي‌گرداند و از دوري دل‌ها جلوگيري مي‌كند.

در قرآن [يا ايها الذين كفروا] نيامده است مگر در يك آيه درسوره تحريم كه در آن بعد از اين كه كافران داخل جهنم مي‌شوند خداوند ندا مي‌دهد و مي‌گويد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّمَا تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٧﴾ [التحريم: 7] «اي كساني كه كافر شديد امروز عذر نياوريد كه به آنچه انجام داده بوديد مجازات مي‌شويد».

و در يك آيه خطاب به رسول الله ص آمده: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ ٢﴾ [الكافرون: 1 - 2] «بگو اي كافران آنچه را مي‌پرستيد نمي‌پرستم».

و آن مناسب آن حال بود كه خدا مي‌خواهد با آن حماسه و شور را در مقابل مشركان ببندد و حرص و آزشان را در اين كه رسول اللهص از آن‌ها تبعيت نمايد قطع كند؛ اين كه رسول اللهص خدايان ايشان را در مدتي از زمان بپرستد و آن‌ها نيز خداي او را در همين مدت بپرستند. پس اين لفظ را در آن باره به كار برد و بعد از آن در قرآني كه در مكه و مدينه نازل شد ديگر آن را تكرار ننمود.

اساس تسامح اسلامي

حقيقت سوم اينكه: چگونه بين اعتقاد به كفر اهل كتاب و دعوت كردنشان به سوي تسامح با آن‌ها توافق ايجاد كنيم؟

در اينجا مي‌گويم: هر صاحب ديني بلكه هر صاحب اصلي ايمان دارد به اين كه او بر حق است و كسي كه دشمن اوست بر باطل قرار دارد همانگونه كه الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ [البقرة: 256] «هركس به طاغوت كافر شود و به خداوند ايمان آورد به ريسمان محكمي چنگ زده است». هركس ماديگرا باشد به الله كافر و هركس به الله مؤمن باشد به ماده كافر است. كسي كه به نظام سرمايه داري معتقد باشد به نظام كمونيستي كافر و كسي كه معتقد به نظام كمونيستي است به نظام سرمايه داري كافر مي‌باشد. كسي كه نظام دمكراسي را قبول دارد به نظام ديكتاتوري كافر است و بالعكس.

 و مسيحيت بر حسب اعتقادش مسلمان را كافر مي‌داند نه اين كه آن‌ها به خداوند كافر باشند بلكه به عقيده مسيحيت كه تثليث و غيره است، كافرند.

 و اين درست است و اگر همچون اعتقادي نسبت به مسلمانان نداشته باشد او در دينش دروغ مي‌گويد و يا به خاطر نيكو معاشرت نمودن با مسلمانان است.

و همچنين مسلمان معتقد به كفر نصاري و مسيحيان مي‌باشد. و اين بدان معني نيست كه آن‌ها ملحد مي‌باشند بلكه به عقيده اسلام و رسالت محمدص كافرند.

و براي اين است كه مسيحيان در نظر مسلمانان كافر و گمراه هستند. كوشش بيهوده اي را براي ياري رساندن صرف مي‌كنند تا آن‌ها را از گمراهيشان خارج كنند. هيچ يك از تلاشها و كمك‌هاي انسان دوستانه همانگونه كه با آن نام نهاده‌اند، جاهلانه نمي‌باشد كه با عصر استعمار شروع شد و در ركابش به راه افتاد و در سرزمين‌هاي اسلامي در آسيا و آفريقا از حمايت آن‌ها بهره‌مند شدند تا آنجا كه كمك انسان دوستانه به اندونزي كه به مدت پنجاه سال از بزرگ‌ترين شهرهاي اسلامي بود، وارد شد و آنان را در گناه غرق نمود، نشاطشان را تيره و تاريك كرد. ولي خداوند زحماتشان را بر باد داد و كيدشان را باطل نمود اگرچه بعضي از پيروزيشان را تحقق بخشيد.

و تا به امروز از انجام عمل، انفاق و تلاش براي آن دست نكشيده‌اند و مبلغان آمريكايي در شهر كلورادو آمريكا در سال 1978 كنفرانسي تحت عنوان مسيحي كردن مسلمانان عالم تشكيل دادند كه در آن نزديك به چهل مقاله خوانده شد و معاهده اي تحت نام زويمر به امضاء رسيد و براي آن هزار ميليون دلار در نظر گرفتند.

چگونه مسلمان با كسي كه معتقد به كفرش است تسامح مي‌كند؟

و اين سؤال مهم و آشكار احتياج به جواب دارد.

و آن اينكه: اسلام چگونه اين عقيده را حلال كرده است؟ يعني چگونه مسلمان با كسي كه معتقد به كفرش است تسامح دارد؟

در اينجاست كه حكمت اسلام و عظمت آن در معامله با غير مسلمان به رغم اين كه مسلمان معتقد به كفر اوست روشن مي‌گردد. و اين را قبلاً در كتابي تحت عنوان «غير المسلمين في المجتمع الإسلامي» با عنوان «أساس التسامح الإسلامي» بيان كرده‌ام.

مفاهيم اسلامي براي تسامح با مخالفين

نكته اي كه در تسامح مد نظر است اين است كه اسلام مسلمان را به فلسفه معين يا به مفاهيم فكري آراسته كرده است كه در نتيجه آن نفرت، غضب و سختي را نسبت به غير مسلمانان دور نموده است و نسبت به آن‌ها به بهترين شيوه معاشرت كند و به آن‌ها نيكي نمايد و نسبت به آنان عدالت را رعايت كند كه خداوند عدالت كنندگان را دوست دارد.

مهمترين اين مفاهيم عبارتند از:

هر مسلماني به كرامت انساني معتقد است. فرق نمي‌كند كه چه ديني داشته يا از چه جنس يا رنگي باشد. خداوند مي‌فرمايد: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70] «و به تحقيق ما به بني آدم كرامت بخشيديم». و اين كرامت براي هر انساني حق احترام و رعايت را واجب مي‌كند. در بخاري از جابر بن عبداللهس روايت است كه «مَرَّتْ بِهِ جِنَازَةٌ فَقَامَ فَقِيلَ لَهُ: انها جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ فَقَالَ: أَلَيْسَتْ نَفْسًا»«جنازه‌اي از كنار پيامبرص گذشت پيامبر براي آن جنازه برخاست. به او گفته شد: اي رسول خدا آن جنازه يك يهودي بود! در جواب فرمود: آيا يك انسان نبود؟!» بلي براي هر انساني در اسلام حرمت و جايگاهي وجود دارد. جايگاهي كه در آن هراس نيست و تفسير و توضيحي كه در آن ترسي وجود ندارد!

مسلمان معتقد است كه اختلاف در دين به خاطر مشيت پروردگار است؛ كسي كه به بنده‌اش اختيار و آزادي داده تا هر چه مي‌خواهد انجام دهد: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ﴾ [الكهف: 29] «هركس خواست مؤمن مي‌شود و هركس خواست كافر مي‌گردد». ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ﴾ [هود: 118 – 119] «و اگر پروردگار تو مي‌خواست قطعاً همه مردم را امت واحدي قرار مي‌داد در حالي كه پيوسته در اختلاف‌اند مگر كساني كه پروردگار تو به آنان رحم كرده و براي همين آنان را آفريده است».

مفسران مي‌گويند: يعني براي اختلاف آن‌ها را خلق كرده است، زيرا به آنان عقل و اراده بخشيده است پس مشيت او اقتضا مي‌كند كه اختلاف داشته باشند.

مسلمان يقين دارد كه خواست پروردگار رد شدني نيست و نمي‌توان او را بازخواست نمود. كما اين كه او جز آنچه در آن خير و حكمت باشد، نمي‌خواهد، مردم آن را بدانند يا به آن جاهل باشند. و براي اين است كه مسلمان هيچ وقت فكر نمي‌كند كه مردم را مجبور كند به اين كه همه مسلمان گردند. چگونه مي‌تواند همچون فكري بكند در حالي كه الله تعالي به رسول كريمش مي‌فرمايد: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٩٩﴾ [يونس: 99] «و اگر پروردگار تو مي‌خواست، قطعاً هركه در زمين است همه آن‌ها يكسره ايمان مي‌آوردند پس آيا تو مردم را مجبور مي‌كني كه ايمان آورند؟».

وظيفه مسلمانان اين نيست كه كافران را به خاطر كفرشان محاسبه كنند يا گمراهان را بر گمراهيشان مجازات كنند، اين حق آن‌ها نيست و موعد آن اين دنيا نمي‌باشد بلكه حساب آن‌ها در روز قيامت با خداست. و جزاي ايشان در روز قيامت با اوست. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨ ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٦٩﴾ «و اگر با تو مجادله كردند بگو خدا به آنچه مي‌كنيد داناتر است. خداوند در روز قيامت در مورد آنچه با يكديگر در آن اختلاف كرديد، داوري خواهد كرد».

و پيامبرشص را در شأن اهل كتاب مورد خطاب قرار مي‌دهد و مي‌فرمايد: ﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡۖ وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡۖ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡۖ لَا حُجَّةَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٥﴾ [الشوري: 15] «به دعوت بپرداز و همانگونه كه مأموري ايستادگي كن و از هواهاي آنان پيروي مكن و بگو: به هر كتابي كه خدا نازل كرده است ايمان آوردم و مأمور شدم كه ميان شما عدالت كنم. الله پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست؛ ميان ما و شما خصومتي نيست؛ خداوند ميان ما را جمع مي‌كند و سرانجام كار به سوي اوست».

و عيسي در روز قيامت به پروردگارش مي‌گويد: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: 118] «اگر آن‌ها را عذاب دهي پس بندگان تو هستند و اگر از آن‌ها در گذري همانا تو شكست ناپذير حكيم هستي».

در وجود مسلمان نوعي آرامش و راحتي وجود دارد يعني در آن بين اعتقادش به كفر كافر و نيكي كردن و رفتار عادلانه نسبت به او تضادي نمي‌يابد.

مسلمان به اين ايمان دارد كه خداوند به عدالت دستور مي‌دهد، و آن را دوست دارد و به سوي اخلاق زيبا هر چند با مشركين هم باشد دعوت مي‌نمايد و ظلم را ناپسند مي‌دارد و ظالمين را اگرچه مسلمان هم باشد مجازات مي‌كند. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائدة: 8] «و نبايد دشمني گروهي شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد. عدالت كنيد كه آن به تقوا نزديك‌تر است». و رسول اللهص مي‌فرمايد: «اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَإِنْ كَانَ كَافِرًا فَإِنَّهُ لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ»[[9]](#footnote-9). «از دعاي مظلوم بترسيد اگرچه كافري باشد زيرا ميان او و خدا حجابي نيست». و الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٨﴾ [الممتحنة: 8] «خداوند شما را از كساني كه در دين با شما نجنگيده و از ديارتان بيرون نكرده‌اند، باز نمي‌دارد كه با آنان نيكي كنيد و با ايشان عدالت ورزيد زيرا خداوند دادگران را دوست مي‌دارد».

والحمد لله أولا وآخراً، وصلی الله على نبيه محمد وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً.

1. - اللؤلؤ والمرجان فيما اتفق عليه الشيخان، حديث رقم15. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصدر سابق: 15. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصدر سابق: 17. [↑](#footnote-ref-3)
4. - رواه البخاري في كتاب الزكاة حديث1496 و مسلم في الإيمان. [↑](#footnote-ref-4)
5. - رواه مسلم عن أبي هريرة برقم 153. [↑](#footnote-ref-5)
6. - فتح الباري ج1/301،300 چاپ سلفيه حديث128. [↑](#footnote-ref-6)
7. - فتح الباري ج1/258. [↑](#footnote-ref-7)
8. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-8)
9. - رواه احمد في المسند. [↑](#footnote-ref-9)